

سه شنبه ۱۵ دی، ساعت ۱۰ صبح مقابل وزارت کار صدای اعتراض رضا شهبابی باشیم



جان رضا شهبابی در خطر است، برای آزادی بی قید و شرط رضا شهبابی مبارزه کنیم!
صفحه ۲

نئولیبرالیسم، ریشه ی همه
مشکلات ما
صفحه ۵

پیام مشترک به مراسم بزرگداشت
طاهر احمدزاده
صفحه ۲

باج روحانی به نظامیان و روحانیون حکومتی در برنامه بودجه ۹۷
صفحه ۴

وقتی کارگران معترض، «تروریست» خوانده می شوند!
صفحه ۷

تاریخچه سندیکای کارگران
شرکت واحد
صفحه ۱۴

زنانگی در شعر زنان مهاجر تبلور
بیشتری دارد
صفحه ۱۲

اعلامیه مشترک

جان رضا شهبابی در خطر است،



برای آزادی بی قید و شرط رضا شهبابی مبارزه کنیم!

براساس اطلاع سندیکای کارگران شرکت واحد، رضا شهبابی عضو هیئت مدیره این سندیکا در زندان سکنه مغزی خفیف کرده و از لحاظ سلامتی در وضعیت خطرناکی بسر می‌برد. به گفته همسر این فعال سندیکایی زندانی، با وجود اینکه پزشک زندان سکنه و وخامت وضعیت سلامتی شهبابی را تأیید نموده بود، با این حال مسئولین زندان تا ۲۵ آذر مانع انتقال شهبابی به بیمارستان شدند. گفته می‌شود تعادل فشار خون شهبابی بهم خورده و بهمین خاطر بارها دچار خون دماغ و سردردهای شدید شده و کلیه‌های وی نیز دچار عفونت شده‌اند. قبل از اینکه این عضو هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد دچار سکنه مغزی شود، پزشک متخصص گفته بود که شهبابی از لحاظ وضعیت جسمی تحمل زندان را ندارد و برای وی تقاضای آزادی کرده بود.

شهبابی به دلیل فعالیت سندیکایی به ۶ سال زندان محکوم و پس از گذراندن دوران محکومیت خود با صدور حکم از زندان آزاد شد. اما چند ماه پیش به بهانه ۵۰ روز باقی مانده زندانش که در مرخصی پزشکی گذرانده بود، دوباره به زندان برگردانده شد و به او گفته شد که باید ۹۶۸ روز دیگر در زندان بماند. شهبابی در اعتراض به این حکم، ۵۰ روز اعتصاب غذا نمود و با قول رسیدگی و آزادی مقامات زندان به اعتصاب غذا پایان داد. با این حال مقامات مسئول آزادی او را مشروط به دست کشیدن از فعالیت سندیکایی و دادن تعهد نمودند که با مخالفت وی روبرو شد. از آن پس فشار به شهبابی در زندان بیشتر گردید.

ما نگران سلامتی رضا شهبابی هستیم و جمهوری اسلامی را مسئول سلامتی شهبابی می‌دانیم. فعالیت سندیکایی حق طبیعی هر کارگری است. ما محاکمه و زندانی کردن رهبران و فعالین سندیکایی را محکوم و ضمن اعلام انزجار از رفتار دستگاه قضایی، هم‌صدا با سندیکای شرکت واحد، خانواده شهبابی، سندیکاها و اتحادیه‌های جهانی و داخلی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر، خواستار پایان دادن به شکنجه زندانیان و آزادی بی‌قید و شرط فعالان کارگری و رضا شهبابی هستیم. کارگران حق دارند اتحادیه‌های خاص خودشان را تشکیل و بدون هرگونه محدودیت و مزاحمتی فعالیت نمایند و از حق و حقوقشان دفاع کنند. ما به سهم خود کلیه تلاش‌ها و اعتراضاتی را که در داخل و خارج برای آزادی رضا شهبابی صورت می‌گیرد ارج می‌نهمیم و از همه نیروهای آزادی‌خواه، عدالت‌طلب و از فعالان مدافع حقوق کارگران می‌خواهیم که برتلاش‌های خود برای پایان دادن به اقدامات ضدانسانی دستگاه‌های امنیتی و قضائی جمهوری اسلامی بیافزایند.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هیئت مسئولین کنشگران چپ

هیئت هماهنگی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ

۲۸ آذر ۱۳۹۶ (۱۹ دسامبر ۲۰۱۷)

پیام مشترک به مراسم بزرگداشت طاهر احمدزاده

طاهر احمد زاده یکی از مبارزان پر سابقه جنبش ملی و از یاران و دوستداران دکتر محمد مصدق پس از سالها مبارزه علیه دیکتاتوری و استبداد، و از مخالفان سرسخت ارتجاع با زندگی وداع کرد و پس از سپری کردن عمری دراز و پربار، با سربلندی، ما را در سن نود و شش سالگی وانهاد و رفت.

طاهر احمدزاده انسان شریفی بود که در جریان مبارزه علیه استبداد، سه فرزند دلآورش را از دست داد اما تا واپسین لحظات حیات، به آرمان‌های خود وفادار ماند. دو فرزندش: مسعود احمدزاده - یکی از بنیانگذاران فداییان خلق - و مجید احمدزاده - از کادرهای نخستین این جنبش - در دوران شاه، و سومین فرزندش مجتبی، در حکومت جمهوری اسلامی، به جوخه مرگ سپرده شدند. او سالها در زندان شاه و جمهوری اسلامی زندانی شد و دخترش مستوره نیز در حکومت شاه، همزمان با دو برادر خود، مسعود و مجید، دستگیر و تا انقلاب در زندان نگهداری شد.

طاهر احمد زاده پس از انقلاب دوران کوتاهی استاندار خراسان شد. از آنجا که نگاه او به شیوه حکومت داری با استبداد حاکم و در راس آنها با روح اله خمینی کاملا متفاوت بود، حکومتیان او را به جرم ایستادگی در برابر ارتجاع و همراهی با مردم، راهی زندان نمودند. در زندان به شکل غیر انسانی و وحشیانه ای زیر فشار قرار گرفت تا به تسلیم کشانده شود. اما او همچنان به آزادی و عدالت و به آرمان خود و مردم کشورش، پایبند باقی ماند.

طاهر احمدزاده انسان آزاده ای بود که احترام همه گرایش‌های سیاسی را جلب نموده بود و عموم گرایش‌های سیاسی او را به خود نزدیک می‌دانستند. او مسلمان آزاده و نیکخواهی بود که مناسباتش را نه از منشور مذهب و اعتقادات ایدئولوژیک، که بر اساس پایبندی انسانها به عدالت و احترام آنها به آزادی، تنظیم می نمود.

ما سه جریان چپ ضمن تسلیت به خانواده، دوستان و یاران طاهر احمدزاده، به برگزار کنندگان این مراسم درود میفرستیم و بر این باوریم که نام این مرد آزاده در حافظه تاریخ مبارزات مردم ایران همیشه باقی خواهد ماند و به عنوان نمادی از ایستادگی، انگیزه تداوم مبارزه برای رهروان راه آزادی و برابری خواهد شد.

کنشگران چپ - فرانسه

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - فرانسه

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ - فرانسه

یکشنبه ۲۶ آذر ۱۳۹۶ برابر ۱۷ دسامبر ۲۰۱۷

"اتحاد و انتقاد" خطرناک روحانی



علی پورنقوی

نمونه‌ها در حالی رخ می‌دهند که در ماده ۱۵ منشور حقوق شهروندی آمده است: "شهروندان به شکل برابر از حق مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش برخوردارند و می‌توانند این حق را از طریق همه پرسشی یا انتخابات آزاد و منصفانه اعمال کنند." در ماده ۷۷ منشور نیز می‌خوانیم: "حق شهروندان است که آزادانه و بدون تبعیض و با رعایت قانون، شغلی را که به آن تمایل دارند انتخاب نمایند و به آن اشتغال داشته باشند. هیچ کس نمی‌تواند به دلایل قومیتی، مذهبی، جنسیتی یا اختلاف نظر در گرایشهای سیاسی یا اجتماعی این حق را از شهروندان سلب کند."

سخنان روحانی متوجه لایحه بودجه نیز بودند. خود این لایحه - صرف نظر از استحکام و اعتبار عملی آن به عنوان لایحه بودجه - سرشار از تبعیض، نقض بسیاری از حقوق شهروندی ایرانیان و مشدد آپارتاید مذهبی و حتی، بدتر از این، مبین آپارتاید "اندک سالاری" است. اما بدون مکتب بر این زاویه از سخنان روحانی نیز می‌توان در رویکرد "اتحاد و انتقاد"ی که او نسبت به نیروهای مورد نظرش پیشه کرده است، این خطر را دید که او بر زمینه مساعدی که برای برآمد [مجدد] نیروهای یوبولیست و سرکوبگر در تعادل کنونی حاکم بر پهنه سیاسی ایران فراهم است، به این برآمد مدد رساند.

ابراز نارضايتی از رأی به روحانی، از جمله توسط ورزشکاران، که به دلایلی امروزه در جامعه ایران به نوعی کارکرد یک "گروه مرجع" را نیز دارند، به روحانی آشکار کرده است که در شکاف گسترده میان حاکمیت و مردم، نمی‌تواند نسبت به این نارضايتی بی‌التفات بماند و همچون ماه‌های گذشته "گفتمانی" را پیشه کند

طبیعاً از روحانی به عنوان یک نیروی سیاسی انتظاری نیست که رویکرد دیگری پیشه کند. اما از او به عنوان رئیس جمهور با تعهدات معین، این انتظار هست که به شعارهای انتخاباتی و به تعهدات اش وفادار باشد.

نهادهای فوق قانونی در کار نهادهای قانونی، فقدان حساب پسدهی برخی ارگانها و... پرده برگیرد. صرف نظر از این که گویا همه این تعرضات و دخالتها توسط ارواح و اشباح صورت می‌گیرند، این کیفیت مثبتی در مناسبات با مردم است، اما همچنین باید پرسید ابعاد "انتقاد" روحانی نسبت به نیروهای گفته شده کدام اند؟

خود این لایحه - صرف نظر از استحکام و اعتبار عملی آن به عنوان لایحه بودجه - سرشار از تبعیض، نقض بسیاری از حقوق شهروندی ایرانیان و مشدد آپارتاید مذهبی و حتی، بدتر از این، مبین آپارتاید "اندک سالاری" است

در پاسخ به این سؤال ابتدا باید به یاد آورد که روحانی در هنگامی از حقوق شهروندی سخن می‌گفت که فقط یک روز پیش از آن شورای نگهبان مصوبه مجلس را برای کاندیداتوری اقلیتهای دینی در انتخابات شوراهای و عضویت در آنها رد کرده بود. شورای نگهبان حضور اقلیتهای دینی در شوراهای شهر و روستا را "خلاف شرع" دانسته و اعلام کرده است "افراد غیر مسلمان نمی‌توانند عضو شوراهایی باشند که در باره مسائل اکثریت مسلمان تصمیم گیری می‌کنند." مصوبه مجلس گلی بر تارک حقوق شهروندی نیست و خود فارغ از صیغه آپارتاید مذهبی نیز نیست، اطردیه شورای نگهبان قطعاً با تمام کراهت و شناعة اش، تجلی آپارتاید مذهبی است. اما روحانی در باره این اقدام شنیع و کریه چیز، ولو به آدرس اشباح هم، نمی‌گوید.

از دور جدید مهروموم زدن به مغازه‌های بهائیان فقط یک ماه می‌گذرد. در این اقدام پای شورای نگهبان در میان نیست، کار اداره اماکن نیروی انتظامی است. شهیندخت مولاوردی - دستیار روحانی در امور شهروندی، یعنی کسی که مسئول اجرای منشور حقوق شهروندی است - "در این باره با مراجع مربوطه مکاتبه کرده است"، همین.

دو مورد گفته شده، دو نمونه از بی‌حقی شهروندان ایرانی به دلایل مذهبی اند، که فقط به دلیل همزمانی شان با سخنان روحانی در این جا انتخاب شده اند، وگرنه نمونه‌ها از این بی‌حقی بسیار اند. و این

روز سه شنبه گذشته، ۲۸ آذر، روحانی در "اجلاس ملی گزارش اجرای حقوق شهروندی" در این باره سخنانی را ابراز داشت که می‌توان سیاست "اتحاد و انتقاد" از نیروهای بدون آدرس پیشگفته را بر آن نهاد. اما مهمتر از مضامین سخنان روحانی، که در ادامه به آنها پرداخته خواهد شد، این نکته دارای اهمیت مقدم است که محرک و محاسبات احتمالی روحانی در بیان این سخنان چه می‌تواند باشد.

محتملترین پاسخ به این سؤال بالاگرفتن نارضايتی در لایه‌های مختلف جامعه از چرخش آشکار روحانی به راست از ابتدای دوره جدید ریاست جمهوری اش، و آشکار شدن ناکارائی و بی‌تحرکی ناشی از سیاستهای جمهوری اسلامی - خاصه سیاستهای در بن بست گرفتارآمده اقتصادی و خارجی آن - برای چاره جوئی دشواریهای گریبانگیر مردم است. اعتراضات هر روزه و دم افزون کارگران، معلمان و دیگر زحمتکشان، و ابراز نارضايتی از رأی به روحانی، از جمله توسط ورزشکاران، که به دلایلی امروزه در جامعه ایران به نوعی کارکرد یک "گروه مرجع" را نیز دارند، به روحانی آشکار کرده است که در شکاف گسترده میان حاکمیت و مردم، نمی‌تواند نسبت به این نارضايتی بی‌التفات بماند و همچون ماه‌های گذشته "گفتمانی" را پیشه کند، که تمایز آن با "گفتمان" نیروهای برشمرده ناممکن بوده است.

دو مورد گفته شده، دو نمونه از بی‌حقی شهروندان ایرانی به دلایل مذهبی اند، که فقط به دلیل همزمانی شان با سخنان روحانی در این جا انتخاب شده اند، وگرنه نمونه‌ها از این بی‌حقی بسیار اند

البته تردیدی نیست که همان بن بستهای ناشی از سیاستهای اقتصادی و خارجی جمهوری اسلامی، که مقدمتاً روحانی و دولت اش را در مظان ناکارائی و بی‌تحرکی قرار می‌دهند، خود موجبی برای اتخاذ این رویکرد توسط روحانی بوده اند.

از این قرار است که روحانی در سخنان روز سه شنبه خود "حقوق شهروندی" را دستمایه کرد تا از گوشه‌هایی از تعرض به حقوق فردی شهروندان، اعمال نفوذ

باج روحانی به نظامیان و روحانیون حکومتی در برنامه بودجه ۹۷



صادق کار

یادداشت سیاسی کارآیند

روحانی در هنگام ارائه لایحه بودجه ۹۷ در بخشی از سخنرانی اش خطاب به مجلس گفت: "لایحه سال آینده به دنبال تحولات بزرگ در اقتصاد کشور است." او سپس با اشاره به تبصره های ۱۴، ۱۸ و ۱۹ بودجه منظورش از این "تحول بزرگ" را روشن کرد. بطور خلاصه، هدف از اجرای این سه تبصره، ظاهراً ایجاد اشتغال و تأمین هزینه طرح کارورزی، یارانه نان، کاهش سهم هزینه های مستقیم سلامت و کاهش فقر مطلق از طریق افزایش یارانه نقدی خانوارهای کم درآمد و قطع حدود نیمی از بودجه یارانه های نقدی (۱۹ هزار میلیارد تومان)، افزایش قیمت حامل های انرژی و فروش واحدهای تحت مالکیت و سپردن پروژه ها و طرح های دولت است. بنا به تخمین کارشناسان در صورت تصویب بدون تغییر تبصره ۱۴ یارانه حدود ۳۰ میلیون از یارانه بگیران از اول فروردین سال آینده قطع خواهد شد و بطور کلی "سازمان هدفمندی یارانه ها" نیز تعطیل و وظایف آن به صندوق رفاه اجتماعی، که قرار است تشکیل شود، محول خواهد شد.

روحانی در بخش دیگری از سخنرانی اش گفت: "اگر بخواهم بودجه امسال را در یک کلام تعریف کنم، بودجه ۹۷ بودجه ای بر مبنای اشتغال فراگیر و رفع فقر و ایجاد عدالت است. این ادعا در حالی صورت می گیرد که طبق تبصره ۱۹ قرار است علاوه بر ادامه واگذاری واحدهای تحت مالکیت عمومی اجرای بیشتر طرح ها و پروژه های دولتی از طراحی تا اجرا نیز به بخش خصوصی واگذار شود. چندی پیش نیز گزارشاتی در مورد شتاب دادن به خصوصی سازی بیمارستانهای دولتی و مدارس و موسسات آموزشی به نقل از برخی مسئولین دولتی منتشر شده بود. خود روحانی نیز بارها بر کسترش خصوصی سازی تأکید ورزیده است. به واقع هم شاه بیت برنامه بودجه سال ۹۷ شتاب بخشیدن به خصوصی سازی است که تا کنون حاصلی به جز دامن زدن به رکود، بیکاری، نابرابری و بیعدالتی و به تراج رفتن منابع اقتصادی ملی در پی نداشته است.

پیداست که شتاب بخشیدن و توسعه این روند در سال آینده نیز وضع را اگر بدتر نکند بهتر نخواهد کرد. حتی پیش بینی های صندوق بین المللی پول نیز حاکی از افزایش بیکاری و دورقمی شدن تورم است. اصرار دولت روحانی بر تداوم برنامه های شکست خورده اش نشان می دهد که این دولت از ارائه یک برنامه کارآمد درمانده است و می خواهد با باج دادن به بخش خصوصی، پاسداران، روحانیون و نهادهای تحت کنترل عناصر مرتجع وابسته به حکومت قدرت اش را حفظ کند و هزینه های آن را با افزایش قیمت کالاهای اساسی مورد نیاز مردم تأمین نماید. بی جهت نیست که در حالی که در لایحه بودجه یارانه ۳۰ میلیون نفر را که خیلی هایشان هم نمی توانند جزء افراد ثروتمند باشند قطع میکند، مالیاتها و قیمت حامل های انرژی را افزایش می دهد، بودجه عمرانی را کاهش می دهد و در مقابل به بودجه پاسداران و نهادهای سرکوبگر و انگلی و روحانیون فاسد حکومتی می افزاید و آنها را از پرداخت مالیات معاف می کند. در واقع موسسات دولتی را می فروشند و پولهایش را به سپاه میدهند تا آن را خرج دخالت های نظامی زینبار و خطرناک در کشورهای دیگر کند و موانع بیشتری بر سر راه توسعه اقتصادی - اجتماعی ایجاد شود.

اگر میلیونها شهروند ایرانی چنان به زیر خط فقر رانده شده اند که از تأمین شرفاقتیمندها حداقل های زندگی شان درمانده شده اند، به خاطر همین سیاست هایی است که تا کنون اجرا شده و قرار است در سه سال آینده هم همین سیاست ها دنبال شوند. پیداست که با اختصاص مبلغ ناچیزی به یارانه میلیون ها نفر که به زیر خط مطلق رانده شده اند، تغییر محسوسی در وضعیت شان رخ نخواهد داد و همین اندک افزایش نیز در اثر افزایش قیمت ها بلعیده خواهد شد. حتی اگر این نکته قطعی هم نباشد و محاسبات کنونی و تجربه آتی آن را تأیید نکنند، یک نکته محرز است: سهم فرودستان زحمتکش از ثروت تولیدی در برابر امتیازات منظور شده برای فرادستان غالباً حکومتی رانتخوار در لایحه بودجه چندان ناچیز است که نه تنها از شکافهای طبقاتی نخواهد کاست، بلکه به آنها دامن خواهد زد؛ خاصه این که اقشار میانی جامعه نیز از این لایحه بهره مناسبی نخواهند برد.

بنابراین خیلی از این وعده ها صرفاً برای آراستن چهره زشت سیاستهای ضد اجتماعی و نئولیبرالیستی جاری در لایحه بودجه است و بس. مردم بجای این وعده ها کار می خواهند و دستمزد مناسبی که با آن بتوانند امورات زندگی شان را بگذرانند و از شر نهادهای به اصطلاح خیریه تحت تسلط سوپرملیاردیها موتلفه ای راحت شوند. با افزایش ۱۰ درصدی دستمزدهای زیر خط فقر و بیکاری فزاینده همه ساله میلیونها نفر دیگر نیز به زیر خط فقر مطلق رانده و دچار سوء تغذیه خواهند شد. به تبع آن هزینه های بهداشتی و درمانی شان با افزودن این "صنار، سی شاهی" ها به برنامه سلامت بهتر نخواهد شد. با این همه نمی توان منکر "تحولات"ی در لایحه بودجه ۹۷ شد، اما تحولاتی در جهت بسط منافع و حیطه نفوذ نظامیان، روحانیون حکومتی و بخش خصوصی، و خلاف تمام وعده و وعیدهایی که روحانی در انتخابات هر دو دوره به مردم داده و وقتی هم که مورد پرسش قرار می گیرد اجرای وعده هایش را به آینده ای که گویا قرار نیست هیچ گاه فرا برسد، حواله می دهد.

بولتن کارگری شماره ۲۱۶

در این شماره می خوانید:

- **تحلیل هفته:** بودجه ۹۷ علیه زحمتکشان، به کام نظامیان و نهادهای حکومتی

از تجربه دیگران: اتحادیه های صنفی ارمنستان - دشواری و چالش ها (بخش دوم)

دیگر کشورهای: کمیسیون های کارگری اسپانیا: مبارزه ای پی گیر برای افزایش حداقل حقوق کارگران

از جهان کار: آینده کار، چنان که می خواهیم (بخش ۱۴)

یادداشت منتخب: سفره خالی مردم، چپاول و غارت توسط مافیای حکومتی

اطلاعیه: خطر مرگ جان رضا شهابی را تهدید می کند

اندیشه: نجات دهنده در گور خفته است

گزارش: پرونده فقر؛ در بازار هفت تپه

- نیترا اخبار

گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

نولیبرالیسم، ریشه‌ی همه‌ی مشکلات ما

جورج مونیبو ترجمه از: گودرز اقتداری

منبع اخبار روز

و ثروتمند قرار گرفت، که با فلسفه‌ی ای روبرو شدند که می‌توانست آنها را از بسیاری مقررات و قوانین محدود کننده آزاد سازد. وقتیکه در ۱۹۴۷، هایدک اولین موسسه برای تبلیغ و گسترش دکترین نولیبرالیسم، جامعه مونت پلرین، را پایه گذاری کرد، قرار بود که با کمک مالی میلیونرها و بنیادهای تحت نظرشان حمایت گردد.

با کمک ایشان، وی حرکتی را پی جویی کرد که بقول دانیل استدمن جونز—در "اربابان جهان"—انرا نوعی "بین الملل نولیبرال" نام گذاشته است: یک شبکه ماوراء آتلانتیک از استادان آکادمی، تجار، روزنامه نگاران، و کنشگران. حامیان ثروتمند جنبش تعدادی اتاق فکر هابی را پایه گذاشتند که این ایدئولوژی را ترمیم و اصلاح و تبلیغ نمایند. که موسسه کارآفرینان امریکایی American Enterprise Institute، بنیاد میراث the Heritage Foundation، موسسه کی تی the Cato Institute، موسسه امور اقتصادی the Institute for Economic Studies، مرکز مطالعات سیاست Adam Smith Institute از آن جمله هستند. آنها علاوه بر این اتاق های فکر، کرسی های مطالعاتی و دپارتمان های علمی در موسسات آکادمیک مانند دانشگاه شیکاگو و ویرجینیا را نیز تاسیس نمودند که همچنان به این ایدئولوژی وفادارند.

به مرور نولیبرالیسم تندروتر و آوازه اش گوشخراش ترمیشد. دیدگاه هایدک که دولت بهتر است رقابت را قانون مدار کند تا از مونوپولی پیش گیرد—آنطور که اعتقاد پیامبر امریکایی ایدئولوژی توماس فریدمن بود، به دیدگاهی فرا روئید که می گفت مونوپولی ممکن است پاداش کارآمد بودن یک محصول و روند باشد. اتفاق دیگری در این دوران بوقوع پیوست و اینکه جنبش نام خود را از دست داد. در ۱۹۵۱، فریدمن راضی بود که خود را نولیبرال بنامد. اما مدت کوتاهی بعد، ترم نولیبرال در عمل نامرئی شد. عجیب تر آنکه درحالیکه ایدئولوژی روشن تر شده و جنبش وابسته به آن انسجام بیشتری میافت، نامی جایگزین نولیبرال نشده بود. در آغاز با وجود سرمایه گذاری بزرگی که در آن شده بود نولیبرالیسم در حاشیه ماند. اجماع بعد از جنگ تقریباً همه گیر بود: توصیه های اقتصادی جان مینارد کینز وسیعاً معمول بود، اشتغال کامل و درمان فقر از اهداف مشترک همه در آمریکا و اروپای غربی بود، نرخ بالای مالیاتی باعث میشد دولت ها منافع و خدمات عمومی و شبکه امنیت اجتماعی را برای بیشتر مردم بدون شرم عرضه نمایند. اما در دهه ۱۹۷۰ وقتیکه سیاست های کنزی شروع به شکستن کرد و نسیم بحران های اقتصادی بر دو سوک اتلانتیک وزیدن گرفت...

ادامه در صفحه ۶

وارد میکند و تقبیح میشود. نابرابری فضیلت است و پاداشی برای کاربری و ایجاد کننده ثروت، که ریزش قطره هایش به همه خواهد رسید. در عین حال تلاش برای برابری اجتماعی غیرسازنده است و اخلاقاً هم فاسد کننده. بازار تضمین میکند که هرکس به آنچه شایسته ان است دست می یابد. ما با درونی ساختن احکام بازار حرس و آز ناشی از ان را تکثیر مینماییم. ثروتمندان خودشان را قانع میکنند که ثروتمندان را برای شایستگی شان بدست آورده اند، و تفاوت و تبعیض عملاً موجودشان، از قبیل آموزش و پرورش، ثروت موروثی، و مزایای طبقاتی، را که احتمالاً باعث بدست آوردن درآمد شان شده است، نادیده می گیرند. همزمان فقرا هم خودشان را برای کاستی هاشان نکوهش مینمایند، حتی وقتیکه هیچ امکانی برای تغییر شرایط شان ندارند. بیکاری ساختاری را فراموش کن! اگر تو کار نداری بدلیل انست که تو کارفرین نیستی. و هزینه بالای مسکن را فراموش کن! اگر از تمام اعتبارت استفاده کرده ای بخاطر انست که تو غیرقابل اعتماد و بدبخت هستی. فراموش کن که اطفال تو در مدرسه زمین بازی ندارند! اگر آنها چاق و بیمارند تقصیر توست. در جهانیکه با رقابت تعریف شده است هرکس عقب بماند مقصر است و خودش هم خود را مقصر خواهد شناخت.

نولیبرالیسم بدترین ها را از دل ما بیرون کشیده است!

یک سیستم اقتصادی که رفتار شخصیت های روانی را پاداش میدهد زندگی و استانداردهای اخلاقی و شخصیتی ما را تغییر داده است. انطور که پل ورهاگ در کتابش "پس من چی؟" مینویسد، از ثمرات نولیبرالیسم اپیدمی خودآزاری، اختلال در تغذیه، افسردگی، تنهایی، اضطراب رفتاری و اجتماع گریزی هم هست. شاید تعجب آور نباشد که بریتانیا که در آن ایدئولوژی نولیبرالیسم به بیشترین حد اجرا شده است به پایتخت تنهایی در اروپا معروف شده است. اکنون ما همه نولیبرال هستیم.

ترم نولیبرالیسم در جلسه ای در سال ۱۹۲۸ در پاریس برای اولین بار بکار رفت. در میان نمایندگان حاضر دو مرد حضورداشتند که بعداً به تبیین ایدئولوژی کمک کردند، لودویک فان میزز و فردریک هایدک. هر دو تبعیدی از اتریش، شاهد رژیم های سوسیال دموکراتی بودند که با برنامه ی "قرارداد نوین" روزولت و توسعه تدریجی تامین اجتماعی بریتانیا در اساس ایدئولوژیک، جمع گرا تعریف میشد، و گاه با نازیسم و کمونیسم در یک طیف قرار می گرفت.

در کتاب خود "راهی به رعیت داری" که در ۱۹۴۴ به چاپ رسید، هایدک نوشته بود که برنامه ریزی دولتی، با سرکوب فردگرایی، بطور اجتناب ناپذیری به بقدرت رسیدن خودکامگی خواهد انجامید. مانند کتاب میزز "بوروکراسی"، "راهی به رعیت داری" هم بسیار پرفروش شد و مورد توجه افراد بانفوذ

بحران اقتصادی، نابودی محیط زیست، حتی سرکارآمدن ترامپ، همه تحت تاثیر نولیبرالیسم پدید آمده اند. چرا چپ نتوانسته است برای ان بدیلی بیاید؟ تصور کنید که مردم اتحاد شوروی هیچوقت اسمی از کمونیسم نشنیده بودند. حال حکایت ماست که ایدئولوژی حاکم بر زندگی مان، اکثر ما، هیچ نام مشخصی ندارد. اگر درجریان گفت و گو نامی از ان برید حداکثر با یک شانه بالا انداختنی روبرو می شوید. حتی اگر طرف صحبت شما ان را شنیده باشد، به دشواری می توان انرا تفهیم نمود. نولیبرالیسم - آیا می توانید ان را تعریف کنید؟ گمنامی ان همزمان حاصل و محصول قدرت آن است. نولیبرالیسم نقش عمده ای در بحران های مختلفی در دوران معاصر ما بازی کرده است: بحران اقتصادی سالهای ۲۰۰۷-۲۰۰۸، صدور سرمایه و قدرت که "اسناد پاناما" تنها جزئی از ان را فاش ساخته است، سقوط تدریجی بهداشت و آموزش عمومی، بازگشت فقر کودکان، شیوع تنهایی، نابودی اکوسیستم و صعود ترامپ به قدرت. اما پاسخ ما به این بحران ها چنان است که گویا انرا در خلاء روی داده اند و به هم ارتباط ندارند، ظاهراً بدون اطلاع از آنکه همگی با کمک یک عامل مشترک تسهیل گردیده و یا تشدید شده اند بدون آنکه بعنوان یک فلسفه منسجم نامی مشخص داشته باشد. چه قدرتی بزرگتر از این هست که گمنام بتواند چنین تاثیرات شگرفی ایجاد نماید؟ نولیبرالیسم چنان فراگیر شده است که ما بندرت انرا به عنوان یک ایدئولوژی در نظر میگیریم. ظاهراً ما قبول کرده ایم که این گزاره اوتوپیا و ایمان هزاره نوین نیرویی بیطرف و فاقد یک قطب ایدئولوژیک است، شبیه به یک قانون طبیعت، مثل فرضیه رازبقای داروین. بروایتی از لنین اما قرار است که فلسفه از کنش خودآگاه بشر برای شکل دادن به زندگی و برای تغییر منابع قدرت استفاده کند.

نولیبرالیسم رقابت را شاخص تعیین کننده روابط بشری می بیند. انسان را به عنوان مصرف کننده ای تعریف می کند که انتخاب دموکراتیک اش در بهترین حالت در خرید و فروش تمرین می شود، پروسه ای که برای کیفیت پاداش می دهد و برای ناکارآمدی ها مجازات می کند. براین اساس نولیبرالیسم مدعی است که بازار منافعی را عرضه می کند که هیچوقت با برنامه ریزی از قبل حاصل نخواهد شد. از همین رو تلاش برای محدود کردن رقابت مانند دشمنی با آزادی تعریف می شود. مالیات و مقررات دولتی باید در حداقل حفظ شود و خدمات عمومی باید در اختیار بخش خصوصی قرار گیرد. سازماندهی کارگران و مذاکرات جمعی وسیله اتحادیه های صنفی بعنوان یک تجاوز به بازار تعریف میشود که به شکل گیری طبیعی برندگان و بازندگان صدمه

نولیبرالیسم ...

ادامه از صفحه ۵

ایده های نولیبرالیسم هم دوباره به گفتمان عمومی بازگشت. همانطور که فریدمن هم گفته بود: "همینکه وقت تغییر برسد... بدیل انهم آماده خواهد بود که وارد صحنه شود." البته با کمک روزنامه نگاران و مشاوران اقتصادی، نمونه هایی از ایده لیبرالیسم بویژه نسخه هایی برای سیاست مالی وسیله دولت جیمی کارتر در امریکا و جیم کالاهان در بریتانیا برای اجرا انتخاب شد.

پس از آنکه مارگارت تاچر و رنالد ریگان بقدرت رسیدند بقیه همفکرانشان هم بلافاصله سوار واگن شدند: قطع گسترده مالیات ها برای ثروتمندان، سرکوب اتحادیه ها، قانون گریزی برای شرکتها، خصوصی سازی، برون سپاری کار و رقابت با بخش دولتی. از طریق صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، اتحاد ماستریخت، سازمان تجارت جهانی، سیاست های نولیبرال برای اجرا به سراسر جهان تحمیل میشد، عمدتا هم بدون نیاز به گذر از روندهای دموکراتیک. توجه ویژه باید به اجزای داده شود که عموما به چپ، دموکرات و کارگر تعلق داشتند. همانطور که استدمن جونز مینویسد "بسیار سخت است که از اتوپای دیگری نام ببریم که بدین شیوه بطور کامل به اجرا درآمده باشد".

ممکن است عجیب باشد که یک دکترین اقتصادی با این شعار تبلیغ شود که "هیچ بدیلی ندارد." اما هایدک در بازدید از شیلی پینوشه، یکی از اولین کشورهایی که در آن برنامه نولیبرالی با شدت هرچه بیشتر اجرا شد، ادعا کرد "تمایل واقعی من بیشتر بسوی یک دیکتاتوری لیبرال است تا یک حکومت دموکراتیک که از لیبرالیسم تهی باشد." آزادی که نولیبرالیسم عرضه میکند، و انطور که بزبان میاید کاملا گیج کننده است، در واقع آزادی برای اوج نشینان است و نه برای قعرنشینان.

آزادی از دست اتحادیه ها و مذاکرات جمعی کارگران برابر با آزادی منکوب کردن دستمزد هاست. آزادی از دست مقررات یعنی آزادی برای مسموم سازی رودخانه ها، بخطرانداختن کارگران، بالا بردن وحشیانه نرخ بهره و طراحی غریبی از ابزار دست سرمایه داری است. آزادی از دست مالیات هم برابر با آزادی از تقسیم عادلانه ثروت است که مبدا به فقرای جامعه فرصت برابر عرضه شود.

همانطوریکه نوآمی کلاین در دکترین شوک مینویسد "تورپسین های نولیبرال رسما استفاده از بحران ها برای تحمیل سیاست های مورد عتاب مردم را توصیه میکنند، بویژه وقتیکه توجه همه به موارد جانبی جلب شده است؛ بطور مثال بدنال کودتای پینوشه، جنگ عراق، و یا پس از طوفان مهیب کاترینا، فریدمن آنرا "فرصت مناسبی برای رفرم سیستم آموزش عمومی در لوزیان" معرفی نمود".

هرگاه که سیاست های نولیبرال در سطح ملی تصویب نشود، آنها برای تحمیلش از مکانیزم های بین المللی استفاده میکنند، مانند معاهده های تجاری چندملیتی که دران دولت ها و سرمایه گذاران خارجی اختلافات را بین خودشان رفع و رجوع میکنند؛ سرمایه گذاری هایی در خارج از کنترل های زیست محیطی که سرمایه

جهانی به دولت محلی فشار میاورد تا برای جلب سرمایه مقررات تامین اجتماعی و محیط زیست را ملغی سازد و یا به سرمایه گذار تخفیف ویژه بدهد. مثلا هروقت پارلمان ها فروش سیگار را بدلیل بهداشتی ممنوع و یا محدود میکنند، رودخانه ها و آب های طبیعی را از تاثیرات سموم و بازمانده معادن حفاظت میکنند، افزایش نرخ انرژی را محدود مینمایند، و یا کمپانی های داروسازی را از افزایش قیمت به بهانه حق اختصاصی تولید منع مینمایند-کمپانی های چند ملیتی به سازمان تجارت جهانی و سایر تریبون های مشابه شکایت برده و عموما برنده این احکام هستند. به این ترتیب در عمل شاهدیم که دموکراسی که از طریق رای مردم باید عمل نماید به یک تاثیر تبدیل شده و با دخالت عوامل خارجی اجرا شده است. ناگفته نماند که در حال حاضر شاهد عکس این روند در امریکا هستیم، یعنی دولت ترامپ با فرمان ریاست جمهوری محدودیت های زیست محیطی معاهده پاریس را بدون نظرسنجی از شهروندان و یا تصویب کنگره متشکل از نمایندگان مردم لغو میکند.

پارادوکس دیگر نولیبرالیسم انست که رقابت جهانی بر کمیت و کیفیت و مقایسه جهانی استوار است. حاصل آنکه کارگران، جویندگان کار، و خدمات عمومی از هرنوع موضوع تقلب و رژیم های خفقان اور بررسی و نظارت است که مسئول انتخاب برنده و بازنده هاست. دکترین پیشنهادی فون مایز قرار بود جهان را از برنامه ریزی های مرکز محور رها سازد و برعکس خود سیستم دیگری از همان نوع اما بنام سازمان تجارت جهانی افریده است. نولیبرالیسم تصور نمی رفت که به یک ابزار برای خدمت بخود تبدیل شود، اما بسرعت چنین شد. رشد اقتصادی در دوران ظهور نولیبرالیسم (از ۱۹۸۰ در بریتانیا و امریکا) باستثنای ثروتمندان بسیار بالای هرم اقتصادی بنحو چشمگیری از دهه های قبل از آن کندتر بوده است. پس از ۶۰ سال نزول، عمدتا بدلیل بخارج رانده شدن اتحادیه های صنفی از صحنه، کاهش مالیات ها، افزایش اجاره، خصوصی سازی و حذف مقررات و قوانین حفاظت از محیط زیست و تامین اجتماعی، نابرابری در توزیع درآمد و ثروت به ناگهان در این دوره افزایش یافت.

خصوصی سازی و به بازار گذاشتن خدمات عمومی مانند انرژی، آب، راه آهن، بهداشت، آموزش و پرورش، اداره زندانها، حتی راه و جاده ها به کمپانی های بزرگ اجازه داده است برای سودبری از این خدمات در مقابل هر زیرساخت مدنی یک باجه برای دریافت وجه نصب کنند، و از شهروندان و یا از دولت به جمع آوری حق استفاده بپردازند. اجاره و کرایه دادن زمین و ابزار نوع دیگری از کسب درآمد بدون نیاز به کار است. وقتیکه شما برای یک بلیط ترن مجبورید بلیط گرانبهایی را بخرید تنها بخش کوچکی از آن به صندوق اپراتور سیستم از خدمه، سوخت و سایر بخش های اداری شبکه میروند، بقیه تنها به جیب کمپانی سرمایه گذار سرازیر میشود. کسانی که در بریتانیا خدمات خصوصی شده و نیمه خصوصی را صاحب شدند به درآمد های شگفت انگیزی دست یافتند که با سرمایه گذاری کم و افزایش بی رویه نرخ خدمات تامین شده است، و در روسیه و

هند هم وابستگان به الیگارشسی صنایع و سرویس های دولتی را پس از خصوصی سازی از طریق عوامل تحت نفوذ خود در دست گرفتند. در مکزیک هم کارلوس سلیم کنترل تمام خطوط تلفن زمینی و موبایل را بدست آورد و بزودی به ثروتمندترین مرد جهان تبدیل شد.

قرض و قسط هم انطور که اندرو سایر در "چرا ما از عهده ثروت برنمیایم" مینویسد، همان تاثیر منفی را برما دارد که اجاره. او میگوید که مثل کرایه کردن بهره ناشی از استقرار هم درامدیست که برایش کارنشده است و دائما بدون زحمت افزایش میابد. همچنانکه فقرا فقیرتر میشوند و ثروتمندان ثروتمند تر، آنها به کنترل بیشتر سرمایه و پول درگردش دست می یابند. پرداخت بهره و سود کانال انتقال هرچه بیشتر ثروت و امکانات از عامه به اغنیاست. هرچه بهای املاک افزایش میابد و اموال عمومی تحلیل میروند بار مردم عادی از بدهی افزایش میابد (بطور مثال وقتی بوریسیه و کمک مالی دانشگاه ها به قرض دانشجویی تبدیل میگردد)، بدیهی است که بانک ها و مدیرانشان از این مجموعه بیشتر نفع و سود میبرند. اندرو سایر معتقد است که چهار دهه گذشته شاکله انتقال ثروت و سرمایه نه فقط از فقرا به اغنیا بوده است بلکه درون سلسله مراتب خود ثروتمندان هم جریان انتقال منافع از تولیدکنندگان به سمت سرمایه داران و بانکداران بوده است که املاک و اموال را کنترل میکرده اند و از مالکیت امکانات مالی بهره میبرند، آنها هستند که با جمع آوری بهره و رانت و افزایش سرمایه روبرو بوده اند و سود بدون نیاز به کار و تلاش دریافت میکنند.

سیاست های نولیبرال خود همه جا در شکست و سقوط بازار درگیر بوده اند. نه تنها بانک ها بسیار بزرگتر از ان بودند که بتوان ورشکستگی شان را پذیرفت، بلکه کمپانی های بزرگ هم که اکنون مامور عرضه خدمات عمومی ضروری شده اند را هم نمیتوان به حال خود گذاشت تا سقوط کنند. همانطوریکه تونی جودت در "بیماری زمین را میگیرد" خاطرنشان کرد، هایدک فراموش کرد که خدمات حیاتی عمومی را نمیتوان به بازار واگذاشت که رقابت در ان تعیین کننده باشد، چرا که نمیتوان شکست آنها را تحمل نمود. معامله گران خصوصی در اینکار فقط منافع را خواهند برد و دولت ریسک را باید بدوش بگیرد. از سویی هرچه شکست ها بزرگتر باشد، ایدئولوژی هم تندروتر میشود. دولتها از بحران های نولیبرال بعنوان امکانات و هم بعنوان عذر استفاده میکنند، تا بازم از مالیات ها بکاهند، خدمات عمومی را به بخش خصوصی واگذارند، و سوراخ هایی درشیکه تامین اجتماعی ایجاد کنند، و یا مقررات را کنترل بر سوااستفاده کمپانی ها را حذف کرده و برعکس برای شهروندان محدودیت ایجاد کنند. سیستم سیاسی که خود از دولت منجر است اما تمام دندانهایش را برای بلعیدن بخش عمومی-دولتی بکار گرفته است. شاید مهمترین پیامد نولیبرالیسم نه بحران اقتصادی که به وجود آورده بلکه بحران سیاسی باشد که ایجاد کرده است.

وقتی کارگران معترض، «تروریست» خوانده می‌شوند



منبع: اخبار روز

«تروریست‌ها را شناسایی کنید، آنها باید به سرعت از سازمان حذف شوند». این تازه‌ترین تعبیر یکی از مدیران شرکت هیکو از ویژگی کارکنانی است که «از اوضاع کاری خود ناراضی هستند و با اقدامات خرابکارانه! قصد تخریب وجهه سازمان را دارند». کارگران هیکو می‌گویند، در این متن به اصطلاح «تخصصی» و «مدیریتی»، که در فضای مجازی منتشر شده، کارگران معترض و ناراضی در هیکو «تروریست‌هایی» خوانده می‌شوند که باید فوراً شناسایی و اخراج شوند.

روزنامه جامعه فردا در ادامه ی گزارش خود در باره مقابله‌جویی مدیران هیکو با کارگران معترض نوشته است: انتشار این متن، باعث نگرانی کارگران این شرکت بزرگ تولیدکننده ماشین آلات راهسازی، از تنگ‌تر شدن حلقه فشار شده که در ماه‌های گذشته و پس از اعتراض‌های گسترده کارگران هیکو شدت گرفته است. حلقه‌ای که تاکنون احضار حداقل ۲۰ نفر از کارگران معترض این شرکت را به دنبال داشته است. آنچنان که کارگران می‌گویند، اخراج در نظم جامعه و شرکت در تجمعات غیرقانونی عمده‌ترین اتهامی است که متوجه آنهاست. «ما برای مطالبه حق و حقوقمون اعتراض کردیم، حالا هم دندان روی جگر گذاشتیم و منتظریم وعده‌ها عملی بشه. دیگه نمی‌دونیم این حرفا چیه...! کارگری که دستمزدش رو مطالبه می‌کنه تروریست نیست.»

وقتی معترضین، «تروریست» خوانده می‌شوند

چندماه از اعتراض گسترده کارگران هیکو به وضعیت نابسامان این شرکت پس از خصوصی‌سازی و تعویق چندماهه در پرداخت مطالبات مزدی گذشته است که انتشار متنی در فضای مجازی مجدداً نگاه‌ها را به سمت هیکو می‌کشاند. ماجرا از انتشار متنی منتسب به مدیر مهندسی پروژه‌های هیکو در شبکه‌های مجازی شروع شد. متنی که با بهره‌گیری از یک مدل بازاریابی در سنجش عملکرد منابع انسانی سازمان، به دنبال دسته‌بندی نیروها به خوب‌ها و بدهاست و در واقع توسط او برای شناسایی نیروهای مفید و مضر در شرکت، در فضای مجازی بازنشر شده است. در این متن با تقسیم بندی کارکنان سازمان به چهار دسته وفاداران، مزدوران، گروگانان و خرابکاران میزان تعهد و رضایت کارکنان از فعالیت در سازمان مورد بررسی قرار گرفته است و در بالای متن با عبارت «تروریست‌ها را شناسایی کنید» تلویحاً از کارکنان سازمان خواسته شده در مقابل ناراضیان بایستند و آنها را

به‌سرعت از مجموعه حذف کنند. در بخشی از این متن آمده است؛ «این روزها خیلی از تروریسم و اعمال تروریستی در گوشه و کنار جهان می‌شنویم. معمولاً به اعمال خشونت‌باری که صدمات جانی، روحی و مالی به دنبال دارد، اعمال تروریستی گفته می‌شود. فکر می‌کنید آیا در سازمان‌ها هم تروریست‌ها وجود دارند. باید بگوییم که به‌نوعی تروریست‌ها در سازمان‌ها وجود دارند و اگر بتوانیم آنها را شناسایی کنیم، با اتخاذ تصمیم مناسب، در بهبود فضای کاری کمک بزرگی به سازمان کرده‌ایم.» در ادامه این متن اشاره شده است که «برای شناسایی تروریست‌ها در سازمان کار سختی نداریم، فقط باید بدانیم که تروریست‌ها در سازمان چه ویژگی دارند. برای شناسایی ویژگی آنها از یک مدل بازاریابی برای تقسیم بندی کارکنان سازمان استفاده می‌کنیم.» فارغ از اینکه این تفکر ذاتاً بدبینانه اساساً چقدر می‌تواند به اعتلای سطح منابع انسانی در یک سازمان کمک کند! در یکی از این تقسیم بندی‌ها حد اعلا ی خرابکاران یا افرادی ناراضی از شرایط سازمان با نام «تروریست‌ها» متمایز شده‌اند. «این افراد از اوضاع به‌شدت ناراضی هستند و هیچ تعهدی به سازمان ندارند. آنها فعالانه به دنبال تخریب وجهه سازمان هستند. آنها برای هر سازمانی حکم تروریست دارند و به‌سرعت باید از مجموعه حذف شوند.» انتشار این متن با واکنش کارگران معترض هیکو مواجه شد. آنها در پیام‌های متعددی یادآور شدند، انتشار این متن در شرایط فعلی به منزله هدف قرار دادن اعتراضات کارگری و خاموش کردن فضای مطالبه محوری کارگران در این واحد صنعتی است.

تکذیب و عقب‌نشینی

اما انتشار این متن در فضای مجازی، با واکنش منتشرکننده آن هم مواجه شد. مدیر مهندسی پروژه‌های هیکو که انتشار این متن به او منتسب شد، او در گفت‌وگویی کوتاه با «جامعه فردا»، انتساب این متن به خود را تکذیب کرد و در اظهارنظری که با وجود مستندات، تکذیبی او را به‌طور جدی نقض می‌کند، گفت؛ متنی که منتشر شده از یک سایت مربوط به حوزه منابع‌انسانی استخراج شده و بی‌جهت به نام کاربری تلگرامی و با عکس او در فضای مجازی منتشر شده است. او با اعلام اینکه اساساً دارای حساب تلگرامی نیست! انتساب متن منتشر شده به خود را تکذیب کرد. به‌گفته کارگران، انتشار این متن تنها بخشی از فضای تهدیدآمیز و درعین‌حال محدودکننده‌ای است که بر اعتراضات مسالمت‌آمیز کارگران در این واحد صنعتی سایه افکنده است.

احضار و پرونده‌سازی برای ۲۰ کارگر معترض

«حالا چند ماهه که کسی از ما خبر

نمی‌گیره. بعد از اعتراض‌ها و در همین مدتی که گذشته حدود ۲۰ نفر از کارگران معترض را احضار کردن و پرونده برایشون تشکیل دادن که پیامک شماره پرونده این بیست نفر هم به دستشون رسیده که پرونده تشکیل شده و به دادستانی ارجاع داده شده.» اینها بخشی از گفته‌های یکی از کارگری است که سال‌هاست در هیکو مشغول به کار است. او در پاسخ به این سوال که طی این تشکیل پرونده‌ها، کارگران معترض با چه اتهاماتی مواجه شده‌اند، به «جامعه فردا» می‌گوید: اخراج در نظم جامعه و شرکت در تجمعات غیرقانونی اتهامی است که ذکر شده. به گفته این کارگر احضار کارگران معترض در پی اعتصاب دو هفته پیش کارگران این واحد صنعتی فعلاً متوقف شده و فعلاً چنانکه اشاره شد، پرونده ۲۰ نفر از کارگران به دادستانی ارجاع شده است. اینگونه که کارگران می‌گویند احضار همزمان با گسترده شدن اعتراضات در تابستان گذشته شروع شد. بخشی از مسئله به ادعای آنها ناشی از فضای امنیتی است که در محل کار حاکم است. «مدام باید بیایی چه حرفی را کجا بزنی. چه پیامی را برای کی فوروارد کنی و برای کی نکنی. قبلاً کارکنان هیکو چند گروه گپ و گفت مجازی داشتند که با هم حرف می‌زدند و بحث می‌کردند درباره مشکلات کاری. اما هیچی ازشون باقی نگذاشتن.»

فشار تهدید، بر زندگی کارگران

آنها می‌گویند در هیکو سهم تهدید از اخراج بیشتر بوده است. «دلیل اصلی هم ایستادگی کارگرها بوده. ولی تهدید مدام فشار روانی روی کارگر می‌ذاره. کارگر می‌بینه که همینطوری هم از پس مخارج زندگی و خانواده برنمیاد، خیلی‌ها کارشون به طلاق و قرص خوردن کشیده. اما اگر اخراجش کنن که دیگه هیچی ندارن.» یکی از کارگران با بیان اینکه شرایط خاص هیکو در ماه‌های گذشته، زندگی خانوادگی بسیاری از کارگران این واحد صنعتی را در معرض تهدیدهای مختلف قرار داده است، می‌گوید: «به جایی رسیده که همکاران، گوشواره دختراشونو می‌فروشن برای امرار معاش. با این وضعیت به جای اینکه فکری به حال پرداخت مطالباتمون کنن، معترضین رو تروریست خطاب می‌کنن.» این کارگر در پاسخ به این پرسش که روندی که در طول ماه‌های گذشته در این واحد صنعتی در زمینه برخورد با کارگران طی شده نشانه چیست، می‌گوید: «معلوم نیست شاید صدا خفه‌کن باشد ... البته برای همیشه» ...

ادامه در صفحه ۸

وقتی کارگران ...

ادامه از صفحه ۷

هنوز منتظریم

برطرف شدن مشکلات مربوط به پرداخت حقوق و دستمزد کارگران، فعالتر کردن تولید و ایجاد بازار داخلی از طریق بخش راه و شهرسازی، کمک به پرداخت بدهی‌های بانکی و تامین نقدینگی از مفاد جلسه‌ای بود که سه ماه قبل در وزارت صنعت و معدن و در پی اعتراضات کارگران هپکو به وضعیت نابسامان خصوصی‌سازی در این شرکت، تصویب شد. با این حال آنچنان که برخی از کارگران این واحد صنعتی به «جامعه فردا» خبر داده‌اند، هنوز تغییری در وضعیت ایجاد نشده است. یکی از کارگران درخصوص وضعیت پرداخت مطالبات مزدی کارگران هپکو در حال حاضر و چندماه پس از پایان اعتراضات در این شرکت، می‌گوید: شرایط خوبی نداریم. بعد اعتراضات و تجمعات و تغییر استاندار در استان، ایشان از هپکو بازدید کردند و قول دادند تا پایان سال هپکو را به شرایط عادی و نرمال برگردانند. در جلسه شورای تامین در پنجم آذرماه یک‌ماه به آقای احمدپور، سهامدار فعلی هپکو، فرصت دادند تا دو ماه حقوق پرداخت کند و تولید را راه بیندازند که تاکنون عملی نشده است. او ادامه می‌دهد: همچنان معوقات مزدی سه ماهه پایانی سال ۹۵، مهر و آبان سال ۹۶ را طلب داریم که هنوز خبری از پرداخت آن نیست.

ما در حال حاضر به خواسته استاندار و شورای تامین تمکین کرده‌ایم و سرکار حاضر می‌شویم. امیدوار و منتظریم که این فرصت یک ماهه برای پرداخت حقوق و شارژ قطعات به نتیجه مثبتی منجر بشود، اگر این وعده‌ها عملی شد که هیچ، اگر نشد احتمالاً باید به دنبال سهامدار جایگزین باشی و دوباره همان

آش و همان کاسه».

زخم عمیق خصوصی‌سازی و زرمزه تقلیل نیروها

مشکلات کارگران هپکو به ده سال قبل و آغاز پروژه خصوصی‌سازی در این شرکت صنعتی بازمی‌گردد. یکی از کارگران هپکو با اشاره به فضای حاکم بر این شرکت در سال‌های گذشته می‌گوید: «از همان اول هم مخالفت وجود داشت. اما چهارساله کرد به استخوانمان رسیده. چهارسال است که اعتراض می‌کنیم، اما هیچ کجا اسمی از اعتراض کارگران هپکو شنیدید؟ نه. تا بالاخره بعد از چهارسال رسیدیم به شهرپور امسال. یکهو دیدیم کانال‌ها و رسانه‌ها همه برای اولین بار شدند صدای هپکو. چرا؟ چون مجبور شدیم بعد از چهارسال دویدن این بار بلندتر داد بزنیم. راه‌آهن را ببندیم... کتک بخوریم جلوی دوربین‌ها. داخل کارخانه گاز اشک‌آور بخوریم. سر و صورتمان خونین و مالین بشود. جلوی استانداری فریاد بکشیم». او می‌گوید نتیجه تمام این اعتراض‌ها بعد از سه‌ماه هنوز به سرانجام مطلوب نرسیده است. «بعد از گذشت چند ماه، نه هپکو دولتی شد. نه تغییری در مدیریت شرکت به وجود آمد و نه حتی الان حقوق‌مان را می‌دهند... بیش از نیمی از آذرماه گذشته و هنوز خبری از دستمزدها نیست». این در حالی است که به گفته این کارگر با ادامه‌دار شدن وضعیت نامطلوب تولید در این کارخانه، زرمزه‌هایی درخصوص تقلیل نیروهای هپکو به نصف در آینده نزدیک نیز شنیده می‌شود که باعث تشدید نگرانی‌ها شده است.

«خصوصی‌سازی، کمرمون رو شکست»

کارگران هپکو حالا دندان روی جگر گذاشته‌اند تا وعده‌ها محقق شود. برای از دست ندادن شغلی که سال‌هاست پایش

خون جگر خورده‌اند و برای زنده ماندن هپکو... «حفمان را نمی‌دهند، آن وقت مدیرانی که هیچی جز حساب بانکی‌شان ندارند و سود و دستمزدشان از هپکو و نیروی بازوی کارگر است، همین کارگران را تروریست می‌نامند».

به گفته کارگران، استانداری در ماه‌های گذشته تلاشش را کرده تا معوقات مزدی کارگران هپکو پرداخت شود و اعتراضات کارگران به شیوه اداره این شرکت توسط بخش خصوصی به نتیجه مطلوب برسد اما عملاً اتفاقی که منجر به نتیجه مطلوب شود، رخ نداده است. این مسئله باعث بروز نگرانی‌ها نسبت به آینده در بین برخی از کارگران هپکو شده است. «چیزی عوض نمیشه. حتی اگر هم عوض بشه این را برمی‌دارند یکی دیگه را می‌ذارن بجاش. دعوای زگرگی که همه حرفشون اینه که از این بگیرد به اون یکی بدید... اما ما کارگرا حرفمون روشنه. ما دیگه مالک خصوصی نمی‌شویم. بسه. خصوصی‌سازی کمرمون رو شکست». خواست دولتی شدن هپکو برای کارگران این کارخانه بزرگ صنعتی تولیدکننده ابزارآلات راه‌سازی، یک خواست ویژه است. مطالبه‌ای که آنها از دولت دارند این نیست که با گماردن یک مدیر دولتی، فضا را برای به گفته خودشان بلندبالا شدن فیش‌های حقوقی این یا آن مدیر دولتی فراهم کند، آنها می‌خواهند خودشان در اداره امور کارخانه سهیم باشند. «ما می‌خواهیم هپکو دولتی شود، قرض‌هایش را دولت تصفیه کند، برایش قرارداد بگیرد، اما این کافی نیست. اگر بخواند دولتی بشود نه پشت درهای بسته... حرف ما این است، دولت باید خود کارگرها را هم در اداره کارخانه دخیل کند. میدان عمل برای نظارت و اداره کارخانه به آنها بدهد. کارگرها کارخانه و ماشین‌آلات را مثل کف‌دستشان می‌شناسند. به‌جای غریبه‌ها به آنها اعتماد کنید...»



- تارنمای "به‌بیش!" می‌خواهد در خدمت برگزاری کنگره مشترک قرار گیرد. کنگره مشترک توسط سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - طرفداران وحدت چپ و کنشگران چپ برای پایه‌گذاری تشکل حزبی واحد تدارک می‌شود.
- تارنمای "به‌بیش!" محل بحث و گفتگو و ارائه نظر و پیشنهاد خواهد بود.
- تارنمای "به‌بیش!" کوشش می‌کند گره‌های نظری چپ دموکرات و بنیان‌های برنامه‌های آن را برای جامعه ایران مطرح کند.
- در این رسانه، الگوی حزبی و سازمانی که می‌خواهیم بسازیم مورد بحث و گفتگو است.
- "به‌بیش!" تلاش خواهد کرد که تجارب جریان‌های چپ در عرصه‌های مختلف را بازتاب دهد.
- "به‌بیش!" می‌خواهد مواضع سیاسی مشترک سه جریان را بازتاب دهد.
- "به‌بیش!" برای برقراری ارتباط فعال بین دوستداران وحدت و پایه‌گذاری تشکل حزبی چپ و کسانی که می‌خواهند در روند برگزاری کنگره و در کنگره مشارکت کنند، تلاش خواهد کرد.
- سرانجام اینکه بیشترین تأکید این تارنما بر مباحث و گفتمان‌های فکری و برنامه‌های و سیاسی خواهد بود.



"حق تعیین سرنوشت"

بهراد کریمی

۱. پیشا سخن

همه پرسى چالش برانگيز در "اقلیم کردستان" و مقابله دولت مرکزی بغداد و دول کشورهای همسایه همسوی آن با "اقلیم" و نیز رفتارندوم جنجالی کاتالونی و در پی آن رویارویی حاد مادرید با بارسلونا، بار دیگر و در ابعادی گسترده تر، بغرنجی‌های مسئله ملی در جهان و دوران ما و نوع نگاه به آن را رو آورد و موجب مباحث ژرف تری در زمینه "حق تعیین سرنوشت" شد. دو پدیده‌ای دستکم از جنبه حقوقی مشابه، یکی در خاورمیانه میدان بازی قدرت‌ها، استبداد زده و رنجور از تنش و آتش و آن دیگری در اروپای خرامیده در آرامش و اتحاد و مبتنی بر قدرت نرم و دموکراسی! و این همزمانی، نشانگر آنکه، شکاف ناسیونالیستی هنوز هم آتشفشانی است کماکان سر باز در اقصا نقاط جهان، و گسلی فعال که فقط تعلق به گذشته تاریخی ندارد و فقط هم مختص این یا آن بخش دیر پیوسته از جهان به روندهای فراگیر بشریت نیست.

در پی آورنده قوام ملی و منطقاً دوام یابی دولت ملی که این خود، ایجاب کننده وضع قوانین ملی. این تحولات که در اساس، بازتاب نیاز دوران طلوعه سرمایه‌داری و مرکانتلیسم و رشد بازارهای ملی بود، منجر به آن شد که اروپا، ساختاریابی سیاسی نوین مبتنی بر دولت‌های ملی در خود را شتاب بخشد. بر بستر همین دگر گشت سیاسی هم بود که طی یک صد سال و اندی بعدی، چندین دولت مقتدر بزرگ در اروپا سر برآوردند و نیز در کنار آنها دولت‌های عملاً تحت الحمايه کوچک اگرچه با خصوصیت ملی خاص خود. با این تحولات آینده ساز در پرتو گفتمان ناسیونالیسم، بشریت توانست گام مهم ترقیخواهانه‌ای در سازمانیابی نوین خود و توسعه مدنیت خویش بردارد.

نظری اصل "حق تعیین سرنوشت" تمرکز دارد و به بررسی تحولات تاریخی این مقوله حقوقی و نوع نگاه به آن از پایگاه اندیشه و انتخاب اجتماعی چپ می پردازد. کوشش نگارنده در این بررسی بر این بوده که این اصل پرنسیپال را روشمندان و نیز همزمان از هر دو دید حقوقی و سیاسی مورد مطالعه قرار دهد.

۲. سیر تاریخی "حق تعیین سرنوشت"

سیر "حق تعیین سرنوشت" را در زادگاه جغرافیایی‌اش یعنی اروپا تعقیب کنیم چرا که مرکز پیدایش این مقوله در معنای حقوق بین المللی آن، همین قاره است.

۱-۲. نطفه بندی و زایش

مصادیق این "حق" در معنای "حاکمیت بر خود" و البته نه هنوز تحت عنوان "حق تعیین سرنوشت"، نخستین بار بعد جنگ‌های سی ساله اروپای قرن هفده میلادی و طی قرار داد وستفالی بود که نمایان شد. نتیجه این جنگ‌های مدهش و در پایان آن پیمان صلح ناگزیر ۱۶۴۸ مونستر، گذر اروپا بود از نظام فئودالی خصلتاً نا متمرکز با آمریت واتیکان به نظامی متشکل از واحدهای ملی رها از اقتدار مطلق کلیسا. در این واحدهای سیاسی نوظهور که با مرزهای مشخص تعریف می شدند، حق رسمی و انحصاری هر قیصر و شاه برای تصمیم گیری در محدوده قلمرو خود توسط دیگر حریفان دیرینه هم مورد پذیرش قرار گرفت و تثبیت شد. از درون سه دهه جنگ مذهبی کلیسا محور بین دو شاخه کاتولیسیسم و پروتستانیسم، دول ناسیونالیستی سر برآوردند و با جایگزینی تعلقات ملی رو به نضج جای تعصبات مذهبی از تاب و توان افتاده، دستجات نظامی موقتی جای خود به ارتش‌های دولتی پایدار دادند.

در رابطه با حق انتخاب ملی، نخستین موضوع حقوقی، تصادم اصل "تمامیت ارضی" است با آن و نیز نوع تعامل این دو با یکدیگر. در واقع، "حق تعیین سرنوشت" در همان منشوری مورد تاکید قرار گرفته که اساساً نظارت دارد بر تنظیم مناسبات فیما بین دولت - ملت‌های موجود!

نکته مورد تاکید در این بخش از نوشته آنست که "مسئله ملی" در جهان کنونی بیش از هر زمان دیگری با مقوله حقوقی "حق تعیین سرنوشت" گره می خورد و مناسبات بشری، مدام حقوقی تر می شوند.

۲-۲. از حاکمیت خودی به حاکمیت ملت

بعد انقلاب کبیر فرانسه، این "حق حاکمیت خودی" از یکسو در درون خود با پدیده انقلابی تازه ولاده "قرارداد اجتماعی" و "حقوق اتباع" مماس شد و از سوی دیگر با شتابی بیش از پیش و زیر عنوان "دولت - ملت"، مبنایی قرار گرفت برای ساختار نوین سیاسی نوع قاره‌ای. اما زمان دراز حدوداً یک قرن دیگر لازم بود و البته همراه با مبارزات بسیار برای تحقق و تثبیت آزادی‌های فردی و دموکراسی، تا دو مقوله "حاکمیت ملی" و "حقوق لیبرالی" بتوانند کنار همدیگر قرار گیرند. این روند متاخر هم اما با تناقض‌های خاص خود پیش رفت. طوری که، امتزاج دو مقوله ملی و آزادی فردی حتی در پیشرفته ترین ساختارهای ملی مبتنی بر لیبرالیسم نیز، لزوماً یکی بودن "حق تعیین سرنوشت" ملی با "حقوق شهروندی" اتباع دولتی را معنی نمی داد. به عبارت دیگر، سهم شیر از حاکمیت، اساساً از آن دولت منتسب به "ملت حاکم" بود و خود این نیز،

"حق تعیین سرنوشت" جوان اصل حقوقی توانست در عرصه مناسبات رسمی بین المللی راه را برای زایش دولت - ملت‌های تازه گشوده و هموار کند و بر این پایه، قرن بیستم را به قرن گسیختن زنجیر نماید. این سده، زمانه‌ای شد برای احقاق "حق تعیین سرنوشت" ملت‌ها!

تحمیل تامین نیروی انسانی و هزینه مالی ارتش به عنوان یک وظیفه ملی بر عهده همگان، به نوبه خود عاملی شد

در ایران نیز که به خاطر مختصات جمعیتی و ساختاری خود از دیر باز کماکان درگیر چالش تبعیض ملی است، از چند ماه پیش شاهد نوشتجات متعددی از سوی پیگیران "مسئله ملی" هستیم و هرکدام از آنها نیز حاوی نکاتی قابل تامل. و این مباحث داغ بیش از همه جاری پیش کنشگران سیاسی نخله چپ که این البته نباید هم جای شگفتی داشته باشد. زیرا اعلام موضع در قبال این یا آن شکاف ملی اگر برای جریان‌ات ناسیونال محور - اعم از غالب یا مغلوب- همواره تابعی است از سوگیری ناسیونالیستی از پیش اتخاذ شده آنان، برای جریان چپ اما وجه و جنبه‌ای دارد دگرسان.

این بررسی نسبتاً تفصیلی پیرامون "مسئله ملی" و مشخصاً "حق تعیین سرنوشت"، طی بخش‌های جداگانه مستقل از هم انتشار خواهد یافت که اینک بخش اول آن از دید خواننده محترم می گذرد. مفاد این بخش عمدتاً بر وجوه

"حق تعیین ..."

ادامه از صفحه ۹
نصب نخبگانی مرتبط با افشار توانگر
"ملت حاکم".

"دولت - ملت" اروپایی بر متن رشد شتابناک مناسبات سرمایه داری، مبتنی بر اندیشه تعقلی، متکی بر انباشت دانش، سیاست‌ورزی و دیپلماسی ماکیاولیستی، جهش در شیوه‌ها و سازماندهی جنگ به‌مراه تحول کیفی در فن افزار نظامی، و توسعه قدرت دریایی به سرعت از درون قاره بیرون زد و استیلا بر جهان در پیش گرفت. قدرتمندهای سر برآورده از دل سامانه "دولت-ملت" اروپایی با ورودشان در جغرافیای دولت های قدیمی آسیا و افریقا و قسماً آمریکا هر جا که توانستند کهن دولت‌های آنها را به تمامی یا نیمه تمام زیر حاکمیت خود کشیدند و بدینسان، روند فراگیر "دولت - ملت" غربی در مناطق تحت هجوم خود با خصوصیات دولت کهن شرقی نیز در آمیخت.

این دستاورد بشریت است که امر جدایی یا ماندن در کادر سرزمین واحد، نه با زور و جنگ که از طریق همه‌پرسی دمکراتیک انجام پذیرد

۲-۲. توسعه جهانی "حق تعیین سرنوشت"

از اواخر قرن نوزده میلادی بود که طغیان علیه استعمار غربی در جهان مستعمرات از یکسو و استقلال خواهی برخی واحدهای قومی در خود اروپا از سوی دیگر آغاز شد و بدینسان پدیده "حق تعیین سرنوشت" در معنی خودبودگی ملی، با گرفتن جنبه ابتدا نظری - حقوقی و سپس برنامه‌ای به خود، توانست در قلب مباحث روز اندیشه سیاسی و سیاست بنشیند. با پایان گرفتن جنگ جهانی اول و متلاشی شدن چندین امپراتوری چند قرنی در اروپا و اروپا - آسیا و در دستور قرار گرفتن ترسیم نقشه جدیدی از جغرافیای سیاسی جهان، اصل "حق تعیین سرنوشت" برای نخستین بار وارد میثاق‌های بین المللی شد. اصلی که در گفتمان سازی آن، سوسیال دمکراسی قرن نوزده نقش موثری داشت و در ادامه این نوشته به آن پرداخته خواهد شد. در پی تحقق عملی و نیمه عملی این "حق" بر ویرانه‌های امپراتوری تزاری و عثمانی و آتریش- مجار بود که رئیس جمهور لیبرال امریکایی - وودرو ویلسون "حق تعیین سرنوشت" را وارد میثاق‌های "اتحاد ملل" کرد.

کسی که کشورش قدرت تازه نفس توانمندی در عرصه قدرتهای جهانی به شمار می رفت و بیش از هر قدرت مطرح دیگری در موضوع گذر از استعمار کهن چپالوگرایانه به استعمار نو مبتنی بر استثمار سرمایه دارانه ذینفع بود. در هر حال و به اعتبار این میثاق حقوقی پذیرفته شده توسط اکثریت دولت -

ملت‌ها، می توان گفت که "حق تعیین سرنوشت" در معنی جهانگستر آن را یک مفهومی کاملاً قرن بیستمی باید فهم کرد.

اما لازم است تا بلافاصله تصریح شود که همین میثاق بین المللی از همان آغاز انعقاد خود در "اتحاد ملل"، با ایهاماتی همراه بود و بیشتر، در وجه استقلال طلبی مستعمرات معنی می شد تا در موضوع داوری بر سر اختلافات درون ساختاری حاکمیت‌های چند ملیتی. با اینهمه اما، "حق تعیین سرنوشت" چونان اصل حقوقی توانست در عرصه مناسبات رسمی بین المللی راه را برای زایش دولت - ملت‌های تازه گشوده و هموار کند و بر این پایه، قرن بیستم را به قرن گسیختن زنجیرنماید. این سده، زمانه‌ایی شد برای احقاق "حق تعیین سرنوشت" ملت‌ها!

گرچه ما هنوز هم از واقعیت‌های تلخ و تراژدی‌های مبتنی بر سرکوب و حتی "پاکسازی" قومی رنج می بریم، اما واقعیت بزرگ و رو به رشد در نگاه بشریت همانا محکوم شناخته شدن هر چه بیشتر احقاق ملت‌هاست

این نکته را هم متذکر شوم که مرور نوشته حاضر بر سیر شکل گیری "دولت - ملت"، اساساً معطوف به توضیح زایش "حق تعیین سرنوشت" است و نه لزوماً تشریح بغرنجی‌های روند تمدن بشری در وجه ساختاری‌های سیاسی و دولت سازی در سراسر جهان. روند شکل گیری دولت، روندی است جهانی، طولانی و بغرنج و از نظر تاریخی، گهواره اقسام دولت‌ها و تمدن‌های قدیمی و هر یک از آنان نیز با مختصات خاص خود که تفسیر ظهور و سقوط شان نیازمند تبیین کیفیت عوامل بارآورنده خود آنهاست. بحث این نوشته اما محدود است به جوهر و سیر اصل "حق تعیین سرنوشت" چونان مقوله‌ای متعلق به دوران مدرن و نیز پیچیدگی‌ها و تناقضات برخاسته از متن تلاطمات مرتبط با این روندهای نوین.

۲. سیر حقوقی این حق

نکته مورد تاکید در این بخش از نوشته آنست که "مسئله ملی" در جهان کنونی بیش از هر زمان دیگری با مقوله حقوقی "حق تعیین سرنوشت" گره می خورد و مناسبات بشری، مدام حقوقی‌تر می شوند.

۲-۱. این یک صد سال حقوقی!

عهدنامه‌های مدرن بین المللی در رابطه با اصل "حق تعیین سرنوشت"، مسیری حدوداً صد و اندک ساله طی کرده‌اند که نخستین سند جهانی مرتبط با آن را می باید در "میثاق جامعه ملل" تنظیم شده پسا جنگ جهانی اول سراغ گرفت. ماده ۲۲ این سند که در واقع بر حق ملل مستعمره برای رهایی از قیمومیت ملل غالب نظارت دارد در کادر همین اصل "حق تعیین سرنوشت" بود که فرموله شد.

سند بعدی در این رابطه که وارث و شکل تکامل یافته‌تر نخستین سند مبتنی بر "حق تعیین سرنوشت" است "منشور ملل متحد" ۱۹۴۵ نام دارد که آن را باید بازتاب اوج گیری جنبش‌های ملی از یکسو و محصول توافقات بعد جنگ جهانی دوم بین قدرتهای پیروز از

سوی دیگر فهمید. در این سند تا به امروز همچنان معتبر، "حق تعیین سرنوشت" نه فقط مورد تصریح قرار می گیرد بلکه بند دوم نخستین ماده آن با اختصاص یافتن به همین حق، درونمایه آن را با بیانی دیگر در ماده ۵۵ به تکرار نشسته و بازتابی مجدد می دهد. در این منشور می خوانیم: "کلیه ملل برای تعیین آزادانه وضع سیاسی و مدنی خود و همچنین مطالبه و تامین توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی خویش، دارای حق تعیین سرنوشت هستند. کلیه ملل برای نیل به اهداف خود، بی آنکه اقدامات آنان موجب اخلال در الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین المللی شود و ضمن آنکه مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین الملل باشد، می‌توانند آزادانه در منابع و ثروت‌های طبیعی‌شان هرگونه تصرفی را اعمال کنند و در هیچ موردی نمی توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد و کشورهای طرف میثاق نیز مکلف هستند که این حق را طبق مقررات منشور ملل متحد رعایت کنند."

این تصریحات در این سند معتبر جهانی که در واقع انعکاس فروپاشی جهان استعماری و سربرآوردن ملت‌های رهایی یافته از استعمار در قالب "دولت - ملت" در عرصه مناسبات بین المللی بود، طی سال‌های بعد حتی تا سطح لزوم رعایت حقوقی و عمل به تکلیف "حق تعیین سرنوشت" ارتقاء پیدا کرد. طوری که بشریت فقط پانزده سال بعد از تصویب "منشور ملل متحد"، شاهد صدور قطعنامه مصوب ۱۹۶۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مشهور به اعلامیه "استعمار زدایی" بسیار متنقد شد. علاوه همین مجمع موفق گردید در قطعنامه دیگری که مصوب ۱۹۷۰ آن بود با معرفی دولت‌های "عضو ملل متحد" در مقام "متعهد به رعایت این حق"، آنها را "موظف به تحقق تسهیل آن" بداند. بدینترتیب، "حق تعیین سرنوشت" در اسناد بین المللی، طی زمان توانسته است از موقعیت یک حق طبیعی انسانی به "حق موضوعه" فرا برود.

شهروند ملی دیگر ناگزیر از تحمل اختناق تحت عنوان "حاکمیت ملی" نیست و این، بدین معنی که هر دولت در جهان الزام به رعایت دمکراسی دارد و همه دول در قبال نقض حقوق بشر در دیگر کشورها، عهده‌دار وظایفی هستند و مجبور به انجام تکالیفی

۲-۲. تحولاتی پیرامون این "حق" در دهه‌های پایانی سده بیست!

شکل گیری دولت-ملت‌هایی چون بنگلادش و نیجر و چند مورد مشابه در افریقا باعث شد که حق تعیین سرنوشت بار دیگر در معنای وسیع تر و با درونزایی خاص خود رو بیاید و فقط آلترناتیوی جلوه نکند صرفاً مقابل تحمیلات نظم استعماری.

...

"حق تعیین ..."

ادامه از صفحه ۱۰

این بازگشت به راز و رمز نخستین اصل "حق تعیین سرنوشت" و برآمد آن در زمینه دولت-ملت‌های نوین را دیگر نمی‌شد صرفاً با روند استعمار زدایی تبیین کرد. از سوی دیگر اما با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک موسوم به شرق، کشورهای تازه‌ای وارد جغرافیای سیاسی رسمی و سامانه جهانی مبتنی بر دولت-ملت‌ها شدند که موجودیت‌شان فقط با حق تعیین سرنوشت تعریف پذیر بود. اگرچه، مفسران نه چندان اندک این میثاق‌های بین‌المللی - و زیر هژمونی غرب- حاضر نشدند که این تحولات را با روند جدایی از یک "حاکمیت ملی" و گذر به حاکمیتی ملی خودی تبیین کنند. اعتراف به چنین چیزی، احتمالاً برای تعدادی از اعضای سازمان ملل متحد تعهداتی پیش می‌آورد و برایشان مسئله ساز می‌شد! هم از اینرو، حق عضویت کشورهای تازه در سازمان ملل، از نظر حقوقی با فروپاشی و تکه تکه شدن ناگزیر حاکمیتی موجود و پذیرش واقعیت‌های بیرون آمده از دل آن توجیه گردید. از ربع قرن آخر سده بیست به اینسو اما، شاهد تحول دیگری هم در اصل تثبیت شده بین‌المللی "حق تعیین سرنوشت" می‌شویم که به صراحت در چندین میثاق الحاقی آن بازتاب می‌یابند. در این اسناد، بر لزوم رعایت حق آحاد شهروندی از سوی دولت‌ها تأکید به عمل می‌آید و "حق تعیین سرنوشت" تا سطح حق ملت در تعیین "نظام حکومتی" ارتقاء می‌یابد و تعمیم می‌پذیرد. با چنین خوانش و برداشتی از این اصل، "حق تعیین سرنوشت" ضمن اینکه همچنان بیانگر حق حاکمیت ملی هر ملتی بر سرنوشت خویش باقی می‌ماند، در عین حال اما برخورداری هر شهروند از حق انتخاب ساختار سیاسی مطلوب خویش و نیز آزادی‌های مدنی وی را هم در بر می‌گیرد. مطابق این تفسیر، هیچ حاکمیتی از نظر حقوقی مجاز به نفی حقوق دموکراتیک شهروندان کشورش و یا تحمیل سلطه خود بر آنان نیست. به دیگر سخن، شهروند ملی دیگر ناگزیر از تحمل اختناق تحت عنوان "حاکمیت ملی" نیست و این، بدین معنی که هر دولت در جهان الزام به رعایت دموکراسی دارد و همه دول در قبال نقض حقوق بشر در دیگر کشورها، عهده‌دار وظایفی هستند و مجبور به انجام تکالیفی.

۴. پیرامون چند نکته گرهی در رابطه با این "حق"

۴-۱. تحقق حق به اتکای مبارزه و بسیج نیرو!

آیا آنچه که در حقوق بین‌الملل قید شده و می‌شوند، لایماً در عمل بطور کامل و در بسیاری موارد ولو در شکل ناقص به اجرا در می‌آیند؟ پاسخ شوربخانه منفی است. رعایت حقوق بین‌الملل، غالباً تابع سیاست است، از دروازه توازن قوا می‌گذرد و از بازی قدرت‌ها تأثیر می‌پذیرد. در عمل، بیشتر این عرف سیاسی متکی بر قدرت است که اعمال نیرو می‌کند و این

تبادل قواست که کیفیت اجرای میثاق‌ها و مصوبات را مشروط می‌دارد.

بشریت هم مواجه با تعادل قوای جهانی است و هم توازن قوای ملی در هر منطقه و نیز درون هر واحد سیاسی از آن! این واقعیات تلخ اما، مطلقاً به معنی فاقد ارزش بودن دستاوردهای حقوقی بشریت در سمت دموکراتیزاسیون جهانی و ملی نیستند. هر مصوبه و قرارداد در سمت آزادی، امنیت و همبستگی، حاصل مبارزه عموم بشری در اشکال مختلف برای رهایی از اقسام سلطه است و دستکم اینکه، یک مهار حقوقی در برابر افسار گسیختگی‌های زور گوینان. واقعیت تلخ اعمال زور در جهان، بیشتر این هشدار را در پی دارد که برای اجرای حقوق دموکراتیک بین‌المللی، می‌باید اراده سیاسی دموکراتیک باز هم بیشتری فراهم آورد و بسیج فزونی در این راستا تدارک دید. تحقق "حق تعیین سرنوشت" هم از همین قانونمندی تبعیت می‌کند.

هر تحول دموکراتیک را می‌باید محصول اعمال نیروی دموکراتیک بر منابع تبعیض فهمید و از تکرار این حقیقت باز نایستاد که دستاوردهای حقوقی عموماً متاخرند بر مبارزه دموکراتیک در صحنه عمل مبارزاتی. با اینهمه اما، واقعیت جهان ما هر چه حقوقی‌تر شدن مناسبات انسانی است در آن، و همین هم بنوبه خویش، گشاینده چشم اندازه‌های نوین دموکراتیک پیش روی بشریت تبعیض ستیز.

۴-۲. "حق تعیین سرنوشت" و "تمامیت ارضی"

در رابطه با حق انتخاب ملی، نخستین موضوع حقوقی، تصادم اصل "تمامیت ارضی" است با آن و نیز نوع تعامل این دو با یکدیگر. در واقع، "حق تعیین سرنوشت" در همان منشوری مورد تأکید قرار گرفته که اساساً نظارت دارد بر تنظیم مناسبات فیما بین دولت - ملت‌های موجود! منشوری که مطابق آن، هر کشوری می‌باید با به رسمیت شناختن حق حاکمیت ملی آن دیگری، متقابلاً حریم ارضی خود را تضمین بیابد! اصل عدم تعرض از میثاق‌های بین‌المللی که از نظر حقوقی به درستی بازدارنده تجاوز یکی به خاک آن دیگری و سر گرفتن عفریت جنگ است، در همان حال اما در اندیشه حکومتگران و ناسیونالیسم غالب و مسلط در کشورهای دارای "مسئله ملی" حل نشده، مجوزی است برای زورگویی و سرکوب در درونمرز کشورشان! این اصلاً تضادفی نیست که طی قرن گذشته و در وسعت صدها جنبش خواهان رفع "ستم ملی" از خود و با هر حد از مطالبه ملی نیز - از خودمختاری در درونمرز گرفته تا کسب استقلال - حتی یک مورد هم نتوان خلاف این تحمیل همزمان فیزیکی و "حقوقی" سراغ گرفت. در همه آنها رژیم‌های سیاسی مستقر به حربه "قانونی" اصل "تمامیت ارضی" مندرج در قانون اساسی خود و نیز به پشتوانه "حق بین‌المللی" خود متوسل شده‌اند و مطالبه ملی درونمرزی را تحریک برون مرز جلوه داده‌اند! و فراموش نباید کرد که مشروط کردن "حق تعیین سرنوشت" به حفظ "تمامیت ارضی"، صرفاً نه یک دستاویز سیاسی در

دست دولتمردان حکومتی بلکه تجلی فهم و فرهنگ مسلط در درون ناسیونالیسم غالب بر مردمان آن کشور هم هست. در این نگاه، معیار اینست که محدوده کشور امری است جاودانه، و مالکیت بر آن دارای جنبه مشاع. بر همین اساس است که می‌توان گفت مشروط کردن "حق تعیین سرنوشت" به "تمامیت ارضی"، مبنای نظری برای تداوم ستمگری و تبعیض ملی است.

۴-۳. این "حق" و برگزاری رفراندوم

این دستاورد بشریت است که امر جدایی یا ماندن در کادر سرزمین واحد، نه با زور و جنگ که از طریق همه‌پرسی دموکراتیک انجام پذیرد. "حق تعیین سرنوشت" اصلاً و مقدماً با حق برگزاری رفراندوم است که می‌تواند تحقق دموکراتیک یابد. رفراندوم، ابزار تجلی حقی است دموکراتیک و نفی این ابزار دموکراتیک، جز ابتر کردن خود آن "حق" معنی دیگری نخواهد داشت. حق، بدون ابزار تحقق آن، محکوم است به تعلیق و تعویق. در واقع با تولد حقی به نام «حق تعیین سرنوشت» ملت‌ها در دوران استعمارزدایی بود که ساز و کار رفراندوم برای استقلال رو آمد و به هنجاری جاافتاده فرا روئید. طی ۶۰ سال گذشته، ما شاهد برگزاری رفراندوم‌هایی با مضمون استقلال آری یا نه پیرامون استقلال در مناطقی از جهان از جمله در نیجر، افریقای جنوبی، قره باغ، اوکراین، کیک کانادا، مونته نگرو، سودان جنوبی، کریمه، اسکاتلند، "اقليم" کردستان و کاتالونیا بودیم. از اینان بخشی‌شان رفراندوم را در فضای دموکراتیک و میری از جنگ و تشنج برگزار کردند، بعضی‌هایشان آن را دیر هنگام اما خوشبختانه به هرحال در پی دوری از کشاکش‌ها پیش بردند، و در مواردی هم دیدیم که رفراندوم خود بهانه‌ای برای تشدید تنشجات موجود شد. با اینهمه، در زمینه نوع انتخاب سرنوشت سیاسی، هنوز هم غیر همه پرسی دموکراتیک هیچ ابزار دموکراتیکی سراغ نداریم که بخواهد و بتواند در زمینه داوری بر سر اختلاف نقشی مناسب تر از آن ایفاء کند.

مشکل اما در اینجا نیز، پذیرش اینست که انجام رفراندوم را آیا حقی قایم به ذات خود می‌فهمیم یا مشروط و وابسته به اراده دیگری! مبتنی بر عزم درونزا یا نزول اذن از بیرون؟ در این تردیدی وجود ندارد که موفقیت سیاسی و عملی هر رفراندوم ملی، نیازمند تامین شرایط ضرور اتحاد در صفوف خود نیروی رفراندوم، تحقق حداقل توافق در کادر درون کشوری و نیز یارگیری‌های لازم بین‌المللی است. اما تبیین رفراندوم به شرط چاقو و به عبارت دیگر منوط کردنش به نتیجه آن، چیزی نیست مگر نفی اصالت آن، بی باوری به دموکراسی و گریز از تعریف واقعی و اصل محدود و حدود همه پرسی. رفراندوم در موضوع اختلاف ملی برای معلوم کردن آنست که یک جمع ملی با جمع دارای احاطه بر خود چه مناسباتی را می‌خواهد برقرار کند؛ هم از اینرو، صرفاً حق اوست و فقط هم در حوزه تصمیم گیری او. مشروط کردن حق برگزاری یک رفراندوم ملی به موافقت نیرویی بیرون از آن، یعنی تعلیق به محال کردن تصمیم مربوط به گزینش نوع سرنوشت آن.

زنانگی در شعر زنان مهاجر تبلور بیشتری دارد

گفتگوی مریم رحمانی با آزاده دواچی

دغدغه‌های خود بگویند. ارتباط با مخاطب، ارتباط با مردم چیزی است که شاید برای خیلی از زنان به‌آسانی فراهم نشود و نوشتن این فرصت را به زنان می‌دهد که بتوانند از این فضا به نفع خود استفاده کنند.

شما به‌عنوان زنی شاعر که مهاجر نیز هست در مورد مضامین شعر زنان مهاجر لطفاً برای ما بگویید و این‌که مهاجرت چه تأثیری بر شعر شما و دیگر زنان شاعر داشته است؟ آیا به‌عنوان یک زن شاعر در فضای ادبی خارج از ایران تبعیضی وجود دارد؟ زن شاعر مهاجر چگونه می‌تواند بر فضای ادبی کنش‌ورش تأثیر داشته باشد؟

شعر زنان مهاجر هم مشابه با زنان داخل ایران نوعی ایجاد فضا برای برقراری گفتمان است. مهاجرت پدیده‌ی پیچیده‌ای است و قطعاً بر شعر زنان هم تأثیر می‌گذارد. شرایط زنان مهاجر دستخوش عوامل زیادی است و بنابراین شعری که در مهاجرت نوشته می‌شود عموماً جدا از مضامین مشترک با زنان در ایران بازتاب صدای زنان مهاجر و تجربه‌ی آنها از مهاجرت است. برای مثال زندگی در تبعید، زندگی در خارج از سرزمین مادری، تجربه‌ی زندگی زنان در محیط هجرت و دست و پنجه نرم کردن با مشکلات جدید همه و همه بر مضامین شعر تأثیر می‌گذارد و مسلماً قادر به خلق چهره‌های جدید از شعر زنان است. بر شعر من و سایر زنان مهاجر هم این تأثیر واضح است که علاوه بر دغدغه‌ی وضعیت زنان در ایران، شعر دغدغه‌ی وضعیت زن در مهاجرت نیز هست. البته در برخی موارد به‌خصوص اگر اشعار در ایران منتشر نشوند، به دلیل بازتر بودن فضای نوشتاری، زنانگی در شعر می‌تواند واضح‌تر منعکس شود و یا شعر زنان راوی منتقد تجربه‌های آنان به‌عنوان یک زن در ایران باشد، به نظرم این بیشترین تأثیری است که می‌شود در شعر زنان مهاجر ایرانی دید. در خصوص تبعیض هم قطعاً ساختار نهادینه‌ی شده‌ی مردسالاری به این تبعیض‌ها دامن می‌زند، اما آن تبعیض نهادینه شده در شعر زنان ایران در مهاجرت به دلیل بازتر شدن فضا برای زنان کم رنگ‌تر می‌شود. به نظرم نقطه‌ی قوت شعر زنان مهاجر همین بازتر شدن فضا و ساختار شکنی است که شاید در ایران آن چنان به وضوح نتواند اتفاق بیفتد. من تفاوتی که میان شعر شاعران زن در ایران و در خارج از ایران می‌بینم در همین ساختار شکنی و واضح‌تر بودن آن است که به نظرم روند شعر زنان مهاجر ایرانی را مجزا کرده است. بله قطعاً می‌تواند تأثیرگذار باشد. زن شاعر مهاجر مسلماً در بافت جدیدی می‌نویسد، با تجربیات جدید که این تجربیات می‌تواند از طریق شعر به زنان در داخل ایران منتقل شود. به نظرم شعر می‌تواند ...

ادامه در صفحه ۱۲

این در شعر مردان هم اتفاق می‌افتد و در طول دهه‌ی گذشته تأثیر منفی بر شعر مدرن امروز ایران گذاشته است. مسئله‌ی سانسور در خصوص شعر زنان شدیدتر است چرا که زنان برای بازتاب دغدغه‌هایشان در شعر با موانع بیشتری مواجه هستند. زنان از یک سو دغدغه‌ی سانسور را دارند، از سوی دیگر باید بر ساختار مردانه‌ی ادبیات ایران هم غلبه کنند. این چالش دوگانه یعنی، از یک سو سانسور دولتی و از سوی دیگر مسئله‌ی بازتاب زن در اشعار موجب شده است که شعر امروز زنان نتواند به مانند گذشته عمل کند. نقد گفتمان اجتماعی و سیاسی موجود هم به فضای مردسالار ایران باز می‌گردد، هم مخاطبی که از شعر زنان این دغدغه را انتظار ندارد و هم به فضای سیاسی و اجتماعی که مجوز ورود این نوع از معانی را به شعر امروز ایران نمی‌دهد. عامل دیگر به نظر من محافظه‌کار شدن اکثر زنان شاعر است، بیشتر شاعران زن ترجیح می‌دهد به‌جای نقد و تحلیل شرایط سیاسی- اجتماعی، فضای امن‌تری را برای خود مهیا کنند تا بتوانند بنویسند و مجوز بگیرند. البته در میان شاعران امروز گاهی به آثاری هم بر می‌خوریم که توانسته‌اند تا حدی بازتاب دغدغه‌ی زنان از شرایط اجتماعی باشند؛ اما به نظرم تعداد این نوع از اشعار نسبت به گذشته به‌شدت کاهش یافته است که این خود یک نوع آسیب جدی در شعر امروز زنان ایران است و قطعاً نیاز به بررسی و تحلیل بیشتری دارد که باید مفصل به آن پرداخت.

افزایش تعداد زنانی که شعر می‌گویند فارغ از این‌که دید فمینیستی داشته باشند یا نداشته باشند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آن چیزی که من امروز می‌بینم این است که تعداد شاعران زن نسبت به گذشته افزایش بیشتری داشته است. بر کسی پوشیده نیست که حضور زنان در اجتماع و تمایل به مشارکت زنان در فضای اجتماعی - فرهنگی- سیاسی ایران نسبت به گذشته افزایش یافته است، اما از سوی دیگر زنان در ایران هم چنان با موانع زیادی برای رسیدن به خواست‌هایشان روبه‌رو هستند از موانع سیاسی اجتماعی گرفته تا فرهنگی و سنتی و همه‌ی این‌ها حضور زنان در اجتماع را با چالش بیشتری مواجه کرده است. به نظر من در این فضا زنان به دنبال یافتن جایگاه امنی برای خودشان هستند که بتوانند نقش بیشتری ایفا کنند، در واقع نوشتن این فضا را برای زنان ایجاد می‌کنند تا حتی اگر نگاه فمینیستی هم نداشته باشند، اما بخشی از دغدغه‌های حضور خود در جامعه را در شعر بازتاب دهند. من فکر می‌کنم افزایش حضور زنان در شعر بی‌ارتباط با تمایل به حضور بیشتر آنها و مشارکتشان در فضای اجتماعی- سیاسی ایران نیست و در واقع این فضا به زنان این امکان را می‌دهد که به‌صورت شعر با مخاطب خود ارتباط برقرار کنند و از

بیدارزنی: آزاده دواچی مترجم، شاعر و فعال حوزه زنان، دارای مدرک کارشناسی مترجمی زبان انگلیسی؛ فوق‌لیسانس زبان و ادبیات انگلیسی، در حال حاضر محقق جامعه‌شناسی در حوزه زنان، دستیار تحقیق در مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه «دیکن» ملبورن است. او فعالیت ادبی خود را از اواخر دهه ۷۰ و همکاری با نشریات مختلف ادبی در زمینه‌ی ترجمه و شعر آغاز کرد. دواچی دبیر پیشین بخش نقد مجله‌ی ادبی «ماه مک» بوده است. از دواچی تاکنون مجموعه شعر «پروانه‌ای در راه است»، «روایت چند تصویر» منتشر شده است. «آنتالوژی قلم اعتراض» کار مشترک او و مهناز بدیهیان، «فمینیسم و جنبش زنان و چالش‌های پیش رو» از دیگر نوشته‌های او هستند.

آزاده دواچی از اواخر دهه‌ی ۸۰ با چاپ مقالات پژوهشی در حوزه‌ی نقد ادبی و حقوق زنان به جرگه فعالان حقوق زنان پیوست. با او در مورد وضعیت شعر معاصر زنان ایران به گفتگو نشستیم.

شعر زنان ایرانی از دوره مشروطه است که بیشتر مطرح می‌شود و پیشتر از آن ما فقط اسمی از رابعه شنیده‌ایم. در دوران مشروطه ما شاهد مضامینی چون مام میهن، مادری، رابطه نابرابر زن و مرد، آزادی، ضرورت علم‌آموزی برای زنان در شعر زنان هستیم. از آن زمان تا دوران انقلاب شعر زنان افت و خیزهایی داشته است و در حال حاضر ما زنان شاعر زیادی داریم - که بسیاری از آنها با آنکه اشعار منتشر شده‌ای دارند گمنام هستند البته در بین شعرای مرد نیز این موضوع وجود دارد اما به نسبت اوضاع آنها بهتر است. مضامین شعرای زن معاصر به ویژه نسل جوان بیشتر به عشق و سرخوردگی‌های زنانه برمی‌گردد و کمتر مسائل اجتماعی و سیاسی را در برمی‌گیرد. البته برخی از شعرای زن جوان در مورد دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی‌شان نیز می‌نویسند این وضعیت را چگونه تعبیر می‌کنید؟ اصلاً با این نظر موافق هستید یا خیر؟

با این نظر موافقم به‌خصوص در دهه‌های اخیر، شعر زنان بیشتر به سمت محافظه‌کاری در معنا و پنهان کردن زبان اعتراضی متمایل شده است و بیش از آنکه در برگزیده نگاه انتقادی به مضامین اجتماعی باشد، حول مسائل سطحی اجتماع می‌چرخد. این روند به خصوص از چند سال گذشته رشد بیشتری داشته است و نیاز به تحلیل عمیق و بررسی همه‌جانبه‌ای دارد؛ اما به نظر می‌رسد چند عامل نقش اساسی دارد؛ اولاً حذف و سانسور و اعمال آن در شعر که البته

"حق تعیین ..."

ادامه از صفحه ۱۱

۴-۴. حل "حق تعیین سرنوشت" در حقوق فردی شهروندی؟!

تعمیم و بیشتر از آن تفسیر "حق تعیین سرنوشت" در برخی اسناد سازمان ملل متحد در معنی لزوم رعایت حقوق بشر از دهه هفتاد به بعد را باید یک دستاورد در راستای دموکراسی بیشتر دانست. اما مطلق کردن چنین تعبیری از آن در شرایط فعال بودن شکاف ملی، می تواند دربرگیرنده احتمال سوء استفاده از آن نیز باشد! یعنی ابزاری شود برای نفی واقعیت گسل ملی و در بهترین حالت، موکول و مشروط کردن رفع تبعیض ملی به تامین حقوق شهروندی. حال آنکه، چه تاریخاً و چه در واقعیت موجود، امر خود بودگی جمعی بر تحقق آزادی فردی تقدم دارد. تا زمانی که حس تبعیض ملی در یک جمع موجود باشد، سحر ناسیونالیسم خود مانعی است برای رشد شعور شهروندی و حقوق مترتب بر بلوغ آن!

بعلاوه حتی در آنجایی هم که نظم سیاسی پایه در آزادی و دموکراسی دارد، می توان شاهد گسل‌های ملی شد که از نمونه‌های مشخص آن فلاندر بلژیک، کاتالونی و باسک اسپانیا، کبک کانادا، و اسکاتلند بریتانیاست. آیا می توان گفت چون اینها در آزادی و دموکراسی زندگی می کنند پس دیگر حس خودبودگی جمعی - ملی برای آنها موضوعی است بی معنی؟ و نیز آیا جدا از نوع انگیزه جمعی آنها - مثلاً فزون خواهی سوداگرایانه اقتصادی- و یا اینکه رهبری درخواست ملی دست نیروی راست از این جمع ملی است، به لحاظ حقوقی می توان حق طرح مطالبه ملی را از آنان سلب کرد؟

مرتبط کردن مبارزه ملی با دموکراسی و عدالت اجتماعی، برای یک دمکرات خواهان عدالت امری است از نظر برنامه‌ای ضرور و مفید اما قرار دادن "حق تعیین سرنوشت" ذیل مقوله حق شهروندی و یا مشروط کردن آن به تحقق رهبری مطلوب ما بر آن، دور زدن "مسئله" است! مسئله‌ای موجود در نفس خود و با استقلال خاص خود. چنین نگاهی یا نمی خواهد شکاف ملی را در مختصات خود آن ببیند و با خودش توضیح دهد و یا که خواسته و یا ناخواسته با متهم کردن حرکت مطالباتی مفروض به ضعف در آزادیخواهی و یا آزمندی فزون خواهانه ملی، آن را مهر رد می کوبد! یک برنامه دمکراتیک و عدالت خواهانه امر آزادی شهروندی را تعالی دهنده رهایی ملی می داند و رهایی ملی را عموماً یاری رسان ستمدیدگان ملی برای آنکه آزادیخواهی قایم به خودشان رو بیاید و شکوفا شود، اما دمکراتیسم خود را قربانی وجه عدالت نمی کند! این دو، با هم در رابطه نزدیک هستند اما یکی هم نیستند.

۴-۵. و نتیجه این بخش از بحث

"منشور ملل متحد" در زمینه "حق تعیین سرنوشت" طی چند دهه عمر خود همواره با انواع تفاسیر متناقض مواجه بوده است. این منشور و مصوبات متعدد دیگر سازمان ملل متحد در همین زمینه چه در قالب قطعنامه‌ها و چه اعلامیه‌ها، حاوی انواع مصرحاتی است هم مبنی بر حق ملت‌های تحت ستم و هم حق حاکمیت‌های ملی در اعمال حاکمیت‌شان بر کشورهای "خود". جنگ تناقضات، واقعیت جهان ما در این زمینه معین است. با اینهمه به عنوان یک روند و گرایش تاریخی، میثاق‌های بین‌المللی در این عرصه مدام به نفع "حق تعیین سرنوشت" برای زیر سلطه‌ها و تحت تبعیض‌هاست که رقم خورده و می خورند. علیرغم مقاومت‌های بسیار و بویژه امتناع دولت‌هایی از عمل به آنچه حتی خود بر پایش امضاء نهاده و در برابرش تعهد پذیرفته‌اند، اما خوشبختانه مخالفت با اعمال ستم یا تبعیض ملی و نیز دفاع از حق انتخاب ملی مدام رو به افزایش و وسعت دارد. از مصوبه مربوط به حقوق "ملت‌های فاقد دولت" گرفته تا محکوم کردن اعمال هر نوع ژنوسید و آسیمالاسیون نژادی و قومی در هر جای جهان. حتی در سال ۱۹۹۲ اعلامیه‌ای مرتبط با حقوق اقلیت‌ها به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید که در آن دولت‌ها تعهد پذیرفتند تا از هویت اقلیت‌های موجود در سرزمین‌های خود حمایت کنند.

گرچه ما هنوز هم از واقعیت‌های تلخ و تراژدی‌های مبتنی بر سرکوب و حتی "پاکسازی" قومی رنج می بریم، اما واقعیت بزرگ و رو به رشد در نگاه بشریت همانا محکوم شناخته شدن هر چه بیشتر اجحافات ملی است. جهان در چنین سمتی پیش می رود، ولو نه به سادگی و یا در شکل و شیوه خطی. هر انطباق یابی دمکراتیک راه خود را از درون تعارضات باز می کند، در نهایت اما پیش می رود زیرا برای رهایی از هر تبعیض و ستم مبارزه انسانی جریان دارد. تحقق آزادی و رهایی، در گرو ایستادگی علیه اجحاف و تبعیض است.

بخش بعدی این نوشته به روند "جهانی شدن و مسئله ملی" و "نگاهی بر تحولات در نوع برخورد چپ با مسئله ملی" اختصاص دارد.

منبع: تارنمای «به پیش»

زنانگی در شعر ...

ادامه از صفحه ۱۲

یکی از مؤثرترین روش‌های ارتباطی میان زنان در ایران و در مهاجرت و در واقع راهی برای تبادل تجربیات باشد. این تجربیات چند منظوره هستند از یک سو آگاهی عمومی را نسبت به تفاوت مخاطب در دو کشور بالا می‌برند و از سوی دیگر می‌توانند با تاثیر ساختاری و معنایی، شعر زنان در ایران را دچار تنوع کند. در بسیاری از موارد ما این تأثیرات را دیده‌ایم و مسلماً این تأثیرات هم مثبت هستند.

از نظر شما چگونه می‌شود زنان شاعر را بیشتر معرفی کرد در حالی که به خوبی می‌دانید جوایز مستقل ادبی در ایران پاکیر نیستند و به زودی توسط دولت سرکوب می‌شوند؟

متأسفانه همین‌طور است، فضای شعر امروز ایران در حوزه‌ی شعر زنان به‌شدت با بحران روبه رو است و شاید همین یکی از دلایلی باشد که شعر زنان در ایران در سال‌های گذشته نتوانسته تغییر آن‌چنانی پیدا کند. عدم معرفی شاعران زن به درستی و محدودیت در برگزاری جوایز ادبی به‌خصوص برای زنان، انگیزه‌ی بالا بردن کیفیت شعر زنان را در میان شاعران زن از بین برده است. حساسیت حکومت به مسئله‌ی زن و به‌خصوص جایزه‌ای مختص زنان، امکان را برای معرفی و نقد بهتر شاعران زن به‌خصوص از منظر دیدگاه‌های فمینیستی بسیار محدود کرده است؛ اما به نظر من بهترین کار در حال حاضر بهره‌گیری از تمامی امکانات برای معرفی و تشویق شاعران زن برای بهبود کارشان است. بسته به اینکه این امکانات چه طور فراهم شود می‌شود از ارگان‌های مختلف فرهنگی و هنری داخل یاری جست و حتی از شاعران مرد هم برای حمایت از چنین جوایزی کمک طلبید. توسعه‌ی فضای مجازی در ایران و استفاده‌ی همه جانبه از این فضا هم می‌تواند کمک بسزایی به معرفی شاعران زن کند. من به‌سختی دیده‌ام که کانال تلگرامی مخصوص شاعران زن باشد و یا فقط شاعران زن در وبسایتی به معرفی آثارشان بپردازند. شاید بد نباشد از این فضا بیشتر بهره جست، کانال‌های مخصوص معرفی شاعران زن در فضای مجازی که بتوان در آن شاعران زن و آثارشان را معرفی کرد. فضاهای مجازی در اینستاگرام و فیس بوک و غیره می‌تواند شاعران زن را به صورت پویاتری به نسل جوان‌تر که در این فضاها فعال‌تر هستند، معرفی کند. به نظر من باید تا حد امکان از مجلات چاپی و روزنامه‌ها تا جایی که مجوز داده می‌شود، استفاده کرد. به نظر من تنها راه غلبه بر فضای یاس فرهنگی که گریبان بسیاری از شاعران و نویسندگان ما، اعم از زن و مرد را گرفته، همین است. به هر حال این راه‌ها هم در بلندمدت تا حدی می‌تواند به معرفی شاعران زن کمک کند.

تاریخچه سندیکا کارگران شرکت واحد

کانون مدافعان حقوق کارگر

می شد تا در مورد مسائل و مشکلات کاریشان و معضلات مناطق خودشان صحبت کنند.

یکی از فعالیت های هیئت مؤسس جمع آوری اخبار منطقه و خطوط با کمک خود رانندگان بود. هفته ای یک بار این گزارشها توسط اعضای هیئت مؤسس بررسی میشد. مقاله های آموزشی و بولتن های آشنایی با قانون اساسی، حقوق کار، روابط کار و ایمنی کار تهیه و در اختیار کارگران قرار داده میشد. همچنین نامه های زیادی با امضای هیئت مؤسس در رابطه با مشکلات رانندگان، کارکنان، مناطق و شرکت واحد به مسئولین شرکت واحد، شورای شهر و وزارت کشور نوشته شد و درخواست شد که وضعیت رانندگان را از لحاظ حقوق و اجرای طرح طبقه بندی، کمک راننده و مسکن بهبود ببخشند، هر چند هیچ پاسخی به آنها داده نمی شد.

پس از ماه ها فعالیت مستمر و ارتباط چهره به چهره، تعداد زیادی از رانندگان درخواست تشکیل سندیکا کردند. امضای جمع آوری شده از کارگران به اداره کار تسلیم شد. به دنبال جدی شدن مساله تشکیل سندیکا، عوامل خانه ی کارگر و شوراهای اسلامی با همکاری مدیریت شرکت واحد و حراست و عوامل امنیتی، ترتیب حمله به محل سندیکا شرکت واحد را دادند. این حمله در تاریخ ۱۹ شهریور ۸۴ صورت گرفت و افرادی مانند حسن صادقی (رییس هیأت مدیره ی کانون عالی هماهنگی شوراهای اسلامی کار)، احمدی پنجکی (رییس هیأت مدیره ی کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان)، حسن فرجی (رییس شورای اسلامی شهرستان ورامین) در آن شرکت داشتند. در این حمله چند نفر از فعالان سندیکایی زخمی شدند و هرچه در سندیکا بود به یغما رفت. این امر نه تنها سبب ترس رانندگان مضمم شرکت واحد نشد بلکه روند بازگشایی این سندیکا تسریع شد. اولین جلسه مجمع عمومی به دلیل به حد نصاب نرسیدن حاضران تشکیل نشد. سپس از طریق روزنامه و همچنین ارتباطات گسترده ای که با بخش هایی از رانندگان وجود داشت، بار دیگر تاریخ مجمع عمومی برای ۱۹ خرداد اعلام شد. این بار هیأت مؤسس از برای ثبت نام و کاندیداتوری هیأت مدیره سندیکا دعوت کرد. حدود ۶۰ نفر در تمامی منطقه ها به عنوان کاندید ثبت نام کردند. اما روز انتخابات رانندگان حسینه خبازان را در محاصره نیروی انتظامی یافتند. در آن روز تعدادی از کارگران فعال دستگیر شدند، اما رانندگان با شنیدن این خبر در خیابان های اطراف حسینه راه پیمایی کردند و در میدان حسن آباد تجمع کردند. رانندگان خواستار آزادی همکاران خود و انجام انتخابات بودند. حوالی ظهر همه دستگیر شدگان آزاد و به جمع رانندگان در میدان حسن آباد پیوستند. نیروی انتظامی درخواست متفرق شدن داشت اما پافشاری و اصرار رانندگان باعث شد که مسئولان و نیروی انتظامی عقب نشینی کنند و با دستور شورای تأمین استان، شرایط برای انجام انتخابات فراهم شود...

ادامه در صفحه ۱۵

این مشکل شدند. پس از این جلسه قرار شد این مالیات از سود حاصله از درآمد خود شرکت واحد کسر شود و بدین سان کارگران شرکت واحد تا سال ۱۳۵۹ از کسر مالیات از حقوقشان معاف شدند.

سندیکای کارگران شرکت واحد بعد از انقلاب فعالیت خود را ادامه داد. اما به تدریج از فعالیت تمام تشکل های کارگری جلوگیری شد و شوراهای اسلامی کار جایگزین آنان شدند.

اواخر سال ۱۳۸۳ برخی از رانندگان شرکت واحد با استناد بر مقاله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان بین المللی کار - که آزادی تشکل های کارگری و پیمان های دسته جمعی را برای کشورهای عضو این سازمان الزامی می داند - اقدام به بازگشایی سندیکای کارگران شرکت واحد کردند. آنان حسینه ای را در محل انجمن صنفی خبازان واقع در میدان حسن آباد گرفته و اقدام به برگزاری

کلاس های آموزشی کردند. تعدادی از فعالین کارگری در این کلاسها آموزش های لازم را به رانندگان داده و به این طریق و رانندگان با برخی از مبارزات کارگران و فعالان کارگری در گذشته، آشنا می شدند. در این کلاسها حقوق اولیه ی انسانی، بخش هایی از قانون اساسی، روابط کار، قانون کار و دانستنی های سندیکایی، سیاست های جهانی سازی و ... آموزش داده می شد. به رغم آنکه عوامل امنیتی به صورت نامحسوس در تمامی جلسه های هفتگی حضور داشتند، این فعالیت ها ادامه یافت. کارگران آموزش دیده با همکاری دیگرشان در خطوط ارتباط برقرار می کردند و در مورد حقوق و مطالبات عقب افتاده، حق مسکن و طرح طبقه بندی مشاغل صحبت می کردند و آموزش های لازم را در مورد بهداشت و ایمنی کار، جایگاه رانندگان در حمل و نقل و فواید داشتن تشکل و سندیکای کارگری به طور فردی به آنها می دادند. این ارتباطات به صورت چهره به چهره تا پایان سال ۸۳ به صورت مستمر ادامه داشت، اما از ابتدای سال ۸۴ شکل پی گیرانه و جدی تری به خود گرفت. از هر منطقه ی شرکت واحد یک نفر در هیئت مؤسس حضور داشت و هر کدام از آنان در مناطق خودشان به همراه کارگران آگاهی که قبلاً آموزش های لازم را دیده بودند، به صورت علنی در توقفگاه ها، پایانه ها، خطوط و سرویس های کارگری با همکارانشان در مورد مسائل صنفی گفت و گو می کردند. از ابتدای سال ۸۴ به صورت علنی رانندگان به انجمن صنفی خبازان در میدان حسن آباد دعوت می شدند؛ روزهای جمعه جلسه برگزار می شد و رانندگان از تمامی منطقه ها در آن شرکت می کردند و مشکلات کاریشان را مطرح می کردند. این جلسه ها اوایل با ۶۰-۵۰ نفر تشکیل می شد، اما به تدریج تعداد رانندگان بیشتر و بیشتر می شد. به دلیل کمبود جا، جلسه ها روزهای پنجشنبه و جمعه تشکیل می شد و روزهای عادی به صورت نوبتی هر روز یکی از اعضای هیأت مؤسس در حسینه ی خبازان کشیک می ماند و نظرات رانندگان را می شنید و از آنان برای تشکیل سندیکا امضا می گرفت. در این جلسات فرصتی هم به شکل نوبتی به رانندگان داده

تاسیس سندیکای کارگران شرکت واحد به سال های قبل باز می گردد. هر چند گاهی فعالیت سندیکا متوقف شد، اما پس از چندی دوباره جان گرفت و دفاع از حقوق رانندگان شرکت اتوبوسرانی را در پی گرفت. اکنون نیز هنوز رضا شهابی، یکی از اعضای سندیکا، در زندان به سر می برد و یکی از اصلی ترین فعالیت های سندیکا تلاش برای آزادی عضو زندانی خود است. این یکی از پایه ای ترین و حیاتی ترین اصول فعالیت های متشکل کارگران است که هیچ گاه عضو زندانی و خانواده ی او را تنها نمی گذارند و آزادی او دست از تلاش بر نمی دارند.

به امید روزی که هیچ کارگری به جرم دفاع از کارگران در زندان نباشد، مروری کوتاه خواهیم داشت بر شکل گیری مجدد سندیکا در دهه هشتاد شمسی.

کانون مدافعان حقوق کارگر ***

در ۱۴ تیر ۱۳۳۵ شرکت اتوبوسرانی واحد افتتاح شد و اولین اتوبوس از میدان فردوسی به سمت بازار حرکت کرد. [۱] به دنبال آن در سال ۱۳۳۶ اولین هیأت مؤسس سندیکای مستقل کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه آغاز به کار کرد. این هیأت مؤسس دفتری را در زیرپل چوبی اجاره کرد. با تلاش های اعضای این هیأت مؤسس، سندیکای مستقل کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه با شماره ثبت ۸۲ تشکیل شد و در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۳۷ جشنی برای افتتاح سندیکا در تماشاخانه تهران واقع در لاله زار برپا شد. [۲]

در مهر ۱۳۳۷ اولین انتخابات هیأت مدیره سندیکای کارگران اتوبوسرانی تهران و حومه برگزار شد. و فرج فرج الهی به عنوان رئیس هیأت مدیره و یوسف ساروخانیان به عنوان دبیر انتخاب شده بود. اولین اعتصابی که پس از تاسیس سندیکا شکل گرفت در سال ۱۳۳۹ بود هر چند هیأت مدیره سندیکا با این اعتصاب مخالف بود. در این سال شرکت واحد از دادن حق عایله مندی به رانندگان خودداری و روز جمعه را روز کار محسوب کرده بود و بابت نیامدن به سرکار در روز جمعه کارگران جریمه می شدند. رانندگان در اعتراض به این مسایل دست به اعتصاب زدند. رانندگان با پارک کردن اتوبوس های خود در کنار خیابان و در سکوت کامل بر روی جدول کنار خیابان نشستند. پلیس آگاهی تهران به محض اطلاع از این موضوع با دستگیری رانندگان اعتصاب را درهم شکست. رانندگان اعتصابی به طور دسته جمعی اخراج شدند. هیأت مدیره به دبیری یوسف ساروخانیان با کارفرما وارد مذاکره شد. در این مذاکرات کارفرما حق عایله مندی را پذیرفت و پس از آزادی رانندگان زندانی، رانندگان به کار بازگشتند.

در سال ۱۳۴۰ در جریان بازدید نخست وزیر وقت علیه امینی از شرکت واحد، اعضای هیأت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد در محل تعمیرگاه شرکت واقع در نارمک جلسه ای با وی داشتند. در این جلسه مذاکره کنندگان به کسر مالیات از حقوق ناچیز کارگران اعتراض کرده و خواستار رفع

تاریخچه سندیکا ...

ادامه از صفحه ۱۴

پس از برگزاری مجمع و تصویب اساسنامه، در حضور مأموران انتظامی و لباس شخصی و همچنین نماینده وزارت کار، رانندگان در دسته‌های ۱۰ نفری وارد حسینیه می‌شدند و نمایندگان خودشان را انتخاب و محل را ترک می‌کردند. پس از اتمام شمارش آرا، ۱۹ نفر به عنوان هیئت‌مدیره و ۲ نفر به عنوان بازرس انتخاب شدند و پس از استراحت کوتاه نیم‌ساعته، اولین جلسه هیئت‌مدیره برگزار شد.

پس از تشکیل هیئت‌مدیره و انتخابات داخلی و مشخص شدن کمیسیون‌ها، فعالیت و کار اعضا متشکل‌تر و رسمی‌تر شد. جلسه‌های آموزشی هفتگی و جلسات هیئت‌مدیره برگزار می‌شد. اعضای سندیکا پی‌گیر مشکلات رانندگان در مناطق و خطوط بودند و هر هفته گزارشی از یک منطقه در هیئت‌مدیره مطرح می‌شد و در این جلسه‌های هفتگی به سؤالات رانندگان در مورد مشکلات کاری از جمله وضعیت اتوبوس، مرخصی، تعمیرگاه، برخورد کنترل خطوط با رانندگان و ... پاسخ داده می‌شد.

هیئت‌مدیره سندیکا هر هفته گزارشی از نمایندگان مناطق دریافت می‌کرد و در جلسه‌های خود حرف‌ها و درد دل‌های رانندگان را می‌شنید و ضبط می‌کرد و بعد از بررسی آن‌ها، با مسئولان شرکت واحد گفت‌وگو می‌کرد و در صورت عمل نکردن با شورای شهر و وزارت کشور مکاتبات و مسائلی، مشکلات و درخواست‌های رانندگان را اعلام می‌کرد. عدم رسیدگی به خواسته‌های کارگران سبب شد که آنان برای دستیابی به خواسته‌ها و حل مشکلاتشان به اعتصاب متوسل شوند. اولین اعتراض روشن کردن چراغ‌های اتوبوس‌ها در تاریخ ۱۶ مهر ۸۴ بود. در جریان این حرکت، در روزی آفتابی تمام چراغ‌های اتوبوس‌ها در سطح شهر تهران روشن شد که در جامعه بازتاب داشت و چند نفر از اعضای هیئت‌مدیره در همان روز در دفتر رئیس‌جمهوری حاضر شدند و مشکلات رانندگان را مطرح کردند. بی‌توجهی به این خواسته‌ها و اعتراض رانندگان، دومین اعتراض با فاصله‌ی پانزده روز به شکل نگرفتن بلیط از شهروندان شکل گرفت. تا دی‌ماه ۸۴ نه‌تنها مشکلی از دوش کارگران برداشته نشد بلکه تعداد دیگری از اعضای هیئت‌مدیره نیز بازداشت شدند. این بی‌توجهی‌ها به خواسته‌های کارگران و بازداشت‌ها سبب شد تا بخش‌هایی از رانندگان در مجمع‌های هفته‌گی تقاضای اعتصاب کنند. البته درون هیئت‌مدیره برای شروع اعتصاب اختلاف بود و اکثریت عقیده داشتند که برای اعتصاب آموزش و آگاهی کافی وجود ندارد و نباید اعتصاب کرد. سندیکا به این منظور اطلاعاتی آموزش اعتصاب منتشر کرد اما به محض این‌که اطلاعیه به دست رانندگان رسید، رئیس هیئت‌مدیره، منصور اسالو، و چندین نفر از اعضای هیئت‌مدیره دستگیر شدند. این بازداشت‌ها سبب شد که کارگران رسماً و با اصرار از سندیکا بخواهند اعتصاب انجام شود و در حقیقت اعتصاب با فشار بدنه‌ی کارگری شکل گرفت. تعدادی از اعضای هیئت‌مدیره که هنوز بازداشت نشده بودند با صدور اطلاعیه‌ای، روز ۴

دی‌ماه ۱۳۸۴ را روز اعتصاب اعلام کردند که پس از آن باز هم تعداد دیگری از اعضای هیئت‌مدیره و اعضای سندیکا بازداشت شدند. این اعتصاب که برای گرفتن مطالباتی از جمله افزایش دستمزد، اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل، دریافت بن کارگری، ایجاد امکانات بهداشتی، رفاهی و ورزشی و ... بود، خواسته‌ی دیگری نیز داشت که آزادی اعضای بازداشت شده‌ی هیئت‌مدیره، و سندیکا بود. هر یک از اعضای هیئت‌مدیره، مأموران مناطق خودشان بودند و موظف بودند اول صبح و زودتر از رانندگان در منطقه حضور داشته باشند و رانندگان را دعوت به اعتصاب کنند.

یکی از اعضای هیئت‌مدیره در مورد روز اعتصاب چنین می‌گوید: «من هم مسئول منطقه‌ای بودم و صبح زود و جلوتر از دیگر رانندگان به همراه یکی از دوستان در آن منطقه حاضر شدم. جلوی منطقه پر از مأموران انتظامی و لباس‌شخصی بود. تعدادی از رانندگان تعرفه‌های خودشان را گرفته بودند اما به طرف اتوبوس‌هایشان نرفته بودند و منتظر بودند. بعد از مدتی همه‌ی رانندگان رسیدند و اعلام شد که هیچ‌کس اتوبوس را از منطقه خارج نکند تا با همکاران مناطق دیگر هماهنگ باشند. تعداد دیگری از رانندگان فعال دستگیر شدند. منطقه‌ی ۴ تا ساعت ۱۱ بسته شده بود و تنها پس از درگیری توانسته بودند آن را باز کنند. فعالان اعتصاب در منطقه‌ی ۵ (توقف‌گاه ۱۷ شهریور) بازداشت شده بودند و به کلانتری منتقل شده بودند، اما کارگران اعتصابی خواهان آزادی آن‌ها شده بودند و به همین دلیل مأموران وحشت‌زده ساعت ۸ صبح آن‌ها را به منطقه بازگردانده بودند. در این منطقه با همکاری دوستانی که از منطقه‌ی ۴ آمده بودند، توانستند اعتصاب را تا ساعت ۱۲:۳۰ ظهر نگه دارند. اما کانون اعتصاب منطقه‌ی ۶ بود که یکی از بزرگ‌ترین مناطق اتوبوسرانی تهران به شمار می‌رفت؛ رانندگان از مناطق دیگر که اعتصاب‌شان شکسته شده بود به آن‌جا رفته بودند و حتی برخی خانواده‌های خود را نیز آورده بودند که آنان نیز از خروج اتوبوس‌ها جلوگیری می‌کردند. ابراهیم مددی که همان روز از زندان آزاد شده بود نیز در آن‌جا حضور پیدا کرد. نیمه‌های شب بود که خبر داده بودند شهردار تهران در جمع کارگران اعتصابی حاضر خواهد شد. حضور او در منطقه ۶ اتوبوس‌رانی برای شکستن اعتصاب بود. در چند روز بعد رانندگان بازداشت شده به تدریج آزاد شدند. شهردار هم با هیئت‌مدیره‌ی سندیکا جلسه‌ای گذاشت و قول همکاری داد. پس از گذشت چند هفته نه اسالو آزاد نشد و نه مسئولان چراغ سبزی به خواسته‌های رانندگان نشان دادند.

شهردار ترتیب ملاقاتی را با کل رانندگان در استادیوم ۱۲ هزار نفری آزادی داد تا شاید موفق شوند رانندگان را از همکاری با سندیکا‌شان منصرف کنند. بیش از ۸ هزار نفر از رانندگان در این گردهمایی شرکت کردند. تمام مسئولان شرکت واحد از جمله مدیر عامل شرکت واحد به این محل آمده بودند. خانواده‌ی اسالو هم آمده بود تا شاید بتوانند قول آزادی اسالو را از شهردار بگیرند. شهردار تهران در سخنرانی خود ضمن دادن وعده‌ی رسیدگی به مشکلات رانندگان، سعی داشت کارگران را قانع کند تا با سندیکا کارگران شرکت واحد همکاری

نکنند. این صحبت‌ها خشم رانندگان برافروخت و رانندگان شعارهایی برای آزادی اسالو و حمایت از سندیکا دادند. آنان شعار «قالیاف اعتصاب یادت نره» را سر می‌دادند.

پس از آن دیگر به اعضای سندیکا در شهرداری اجازه‌ی ملاقات نمی‌دادند و مدیر عامل وقت هم که به‌تازگی عوض شده بود از ملاقات با اعضای هیئت‌مدیره امتناع می‌ورزید و همان حرف‌های رئیس قبلی مبنی بر این‌که «من سندیکا را به رسمیت نمی‌شناسم» و «شخصاً به خواسته‌های کارگران رسیدگی می‌کنم» را تحویل نمایندگان سندیکا داد. این گونه بود که تصمیم به انجام اعتصاب دوم گرفته شد. به محض توزیع اطلاعیه‌ی اعتصاب از طرف سندیکا، از سوی شهردار و مدیرعامل شرکت واحد قرار ملاقاتی با اعضای هیئت‌مدیره‌ی سندیکا و در محل دفتر مدیر عامل اتوبوسرانی گذاشته شد که از طرف سندیکا مددی، رضوی و سلیمی به محل مذاکره رفتند. تا روز اعتصاب دوم یعنی ۸ بهمن ۸۴، یک هفته وقت باقی بود و این زمان برای آن گذاشته شد که اعضای هیئت‌مدیره فکر می‌کردند شاید بتوان در این مدت امتیازی برای کارگران گرفت و در این صورت اعتصاب متوقف شود. مذاکره در حضور عوامل حراست شهرداری، نماینده‌ی شهردار، مدیر عامل شرکت واحد و حراست شرکت واحد از ساعت ۲ ظهر شروع شد و تا حدود ۹ شب ادامه داشت که طرف‌های مقابل اعضای سندیکا حاضر به دادن هیچ امتیازی جهت شکستن اعتصاب نشدند و تسلیم وعده‌های سر خرمن همیشگی نشدند!

بلافاصله پس از پایان مذاکره، از طرف وزارت اطلاعات تمام اعضای سندیکا احضار شدند و پس از بازجویی چندین ساعته در دادگاه انقلاب که تا ده شب ادامه داشت، تعداد زیادی از آنان به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شدند با این وجود اعتصاب در همان ساعات اولیه شکل گرفت و بخش‌هایی از شهر تحت تأثیر اعتصاب رانندگان قرار گرفت. در روز اعتصاب ده‌ها نفر از رانندگان دستگیر شدند و روانه‌ی زندان اوین شدند.

بیش از سی‌صد نفر در همان روزهای اولیه‌ی پس از اعتصاب از کار بی‌کار شدند. به مرور تا مدت شش‌ماه اکثریت کارگران اخراجی به جز ۴۵ نفر به سر کار خود بازگشتند و اعضای سندیکا هم هر کدام بعد از چندین ماه با قراردادهای وثیقه‌ی صد میلیونی از زندان آزاد شدند و دارای پرونده‌های در انتظار دادگاه شدند یکی از اعضای هیئت‌مدیره می‌گوید: «اگر تخمینی بخواهم بگویم از سیال ۸۴ تا امروز بیش از ۴۰۰ بار اعضای هیئت‌مدیره و فعالان سندیکا شرکت واحد بازداشتی داشته و ده‌ها پرونده‌ی محکومیت به خاطر فعالیت سندیکا‌یی ایجاد شده است.

از آن پس هم فعالیت‌های سندیکا با افت و خیزهایی ادامه یافته است تعداد زیادی از رانندگان در این رابطه بازداشت شده و حبس کشیدند اما این فعالیت‌ها بی‌نتیجه نبوده است. وضعیت رفاهی رانندگان شرکت واحد بهتر از قبل شده و ...

اطلاعیه سندیکای شرکت واحد تهران و حومه

نولیبرالیسم ...

ادامه از صفحه ۶
 از آنجائی که دامنه نفوذ دولتی کاسته شده است، امکانات ما برای ایجاد تغییر از طریق دموکراتیک ناشی از رای و دخالت مردمی هم ناپدید گردیده است. ما به ازای آن به ادعای نولیبرالیسم حق انتخاب مردم در خرید و از طریق مصرف است. اما مشکل انجاست که بسیاری از اصلا امکان خرید ندارند و در دموکراسی های بازار آزاد و خرید و فروش سهام همه از حق برابر برخوردار نیستند و بالطبع سهامداران عمده حرف آخر را میزنند. نتیجه نهایی از بین رفتن حق و حقوق فقرا و طبقات میانه است. تا جاتی که احزاب راست و سابقا چپ همه نولیبرالیسم را بعنوان ایدئولوژی خود برمیزنند، ناتوانی های ساختاری به تبعیض حقوقی تبدیل میشود و تعداد بیشتری از مردم از حقوق سیاسی محروم میشوند.

کریس هجز مینویسد که "جنبش های فاشیستی پایه های خود را بر فعالین سیاسی استوار نمیکنند بلکه بر روی غیرفعالین سیاسی سرمایه گذاری میکنند، بازنگانی که به درستی احساس میکند هیچ صدایی آنها را نمایندگی نمیکند و هیچ نقشی در ساختار سیاسی ندارند." زمانیکه مناظرات سیاسی با مردم سخن نمیگویند آنها به شعار ها، نشانه ها و گفتمان احساسی پاسخ میدهند. برای ستایشگران ترامپ مثلا اسناد و مدارک و دلیل و برهان بی مورد بنظر میرسد.

جودت توضیح میدهد که شبکه ضخیم تعاملات بین شهروندان و دولت در دوران قوام نولیبرالیسم به رابطه امریت و اطاعت صرف تقلیل یافته است، تنها نیروی باقیمانده که ما را به حاکمیت مربوط میسازد قدرت و توان نظم یافته ی دولت است. دیکتاتوری و حکومت توتالیتر که هایک از آن نگران بود بنظر میرسد نتیجه از دست دادن قدرت اخلاقی است که دولت ها هنگام عرضه خدمات عمومی کسب میکردند ولی اکنون اصل خدمت به شهروندان "به تهدید، فریب، و در نهایت امریه صادر کردن برای فرمان برداری مردم کاهش یافته است".

مانند کمونیسم، نولیبرالیسم همان خدائی است که سرنگون شد. اما دکترین برزخ لنگ لنگان ادامه میدهد، یک دلیلش هم گمنام ماندن انست و شاید بهتر باشد بگوئیم سعی در بی نام ماندنش. تئوری دکترین نامرئی در دستان نامرئی همیشه وسیله حامیان نامرئی نولیبرالیسم توصیه میشود. به آرامی و خیلی به آرامی، ما به هویت تعداد معدودی از آنها پی میبریم. ما میدانیم که موسسه روابط اقتصادی (Institute of Economic Affairs) ، که با شدت تمام بر علیه مقررات کنترل صنایع دخانیات تبلیغ میکند، از سال ۱۹۶۳ تا بحال از کمپانی تنباکوی بریتانیا و آمریکا (British American Tobacco Co.) کمک مخفیانه مالی دریافت کرده است. ما همچنین دریافته ایم که چارلز و دیوید کخ دو تن از ثروتمند ترین مردان جهان بنیانگذار و تأمین کننده مالی موسسه ای بودند که آغازگر جنبش چای (Tea Party) در آمریکا بود. در یادداشتی چارلز کخ نوشته است که "برای پیشگیری از تبلیغات ناخواسته باید اسامی امرین و مسئولین و تشکیلات و نحوه اداره سازمان مخفی بماند".

کلماتیکه وسیله نولیبرال ها بکار میرود معمولا بیشتر از آنکه نکته ای را فاش کند باعث مخفیکاری میگردد. "بازار" مانند یک سیستم طبیعی بگوش میاید که بنظر میرسد برای همه ما باید تاثیری برابر داشته باشد، مانند نیروی ثقل، و یا فشار جوی. اما در عمل مملو از عمل و عکس العمل قدرت های بانفوذ بازار است. آنچه که بازار میخواهد" عملا بدین معنی است که کمپانی ها و روسایشان چه میخواهند. "سرمایه گذاری" همانطوریکه آندرو سایر مینویسد، دو معنی کاملا متمایز دارد. یکی سرمایه گذاری روی اکسیون های اقتصادی-اجتماعی و تولیدات مفید به اجتماع است، و دیگری خرید و سرمایه گذاری بر روی املاک و امکاناتی است که بتوان از آن شیره بازار را کشید و رانت گرفت و بهره مالی برد و سرمایه افزود. استفاده از یک ترم برای دو عمل گاه متضاد استتار ریشه ثروت در لباس مخفی است، و باعث فریب و فروختن ثروت اندوزی در لباس ایجاد ثروت است. یک قرن پیش، نئوتروتمندان در مقایسه با آنها که وارث ثروت شده بودند مورد تمسخر قرار میگرفتند. کارآفرینان برای پذیرش در جامعه مجبور میشدند در لباس ملاک درآیند. امروز ارتباطات برعکس شده است: ملاکین و ورث ثروت سعی میکنند خود را کارآفرین و پیشگام بازار جا بزنند. آنها سعی میکنند ثابت کنند که سرمایه بی زحمت را خودشان با عمل خویش ساخته اند.

این گمنامی و گیج سری با بی نشانی و بی مکانی سرمایه داری نوین در هم تنیده است؛ مدل فروش امتیازتاسیس که تضمین مینماید که کارگران ندانند در واقع برای چه کسی کار میکنند؛ شرکت هایی که از طریق شبکه ای از کمپانیهای مخفی خارج از نظارت قانون کشورها، عمدتا در جزایر دوردست، به ثبت رسیده اند و حتی پلیس و نیروی انتظامی هم قادر به شناسایی صاحبان اصلی و مکان اقامتشان نیست؛ کنترل موسسات پیچیده مالی و بانکی که هم مالیات ها را دور میزند و هم در پولشویی و انتقال "بدون هرنوع رد و نشان ارزی" دست دارند و بطور عمده سیستم های پیچیده که هیچکس حتی دولت ها از آن سردر نمی آورند. گمنامی نولیبرالیسم اما بشدت محافظت میشود و سری مانده است. آنها که تحت نفوذ هایک، مایرز و فریدمن هستند استفاده از این ترم نولیبرالیسم را رد میکنند و بطور عادلانه ای، مدعی هستند که استفاده از این ترم تنها برای فریبکاری است و اما در عوض هیچ بدیلی نیز عرضه نمیکنند. بعضی خود را لیبرال کلاسیک معرفی میکنند و یا از لقب لیبرترین استفاده میکنند. اما این تفسیر ها تاحدودی باعث گمراهی هم میگردد و عامدانه خودفریبانه است چرا که مدعی است که هیچ چیز تازه ای در "بوروکراسی، راهی بسوی بردگی" و یا اثر کلاسیک فریدمن بنام "سرمایه داری و آزادی" موجود نیست. با تمام این احوال، حداقل در مراحل اولیه اش، نکته قابل ستایشی هم درباره پروژه نولیبرالیسم وجود دارد. و آن اینکه نولیبرالیسم یک فلسفه نوین و متمایز بود که وسیله یک شبکه منسجم از متفکرین و کنشگران با یک نقشه راه مشخص تبلیغ میشد. آنها بسیار صبور و اما پیگیر بودند و "راه رعیت

داری" برایشان مسیری به قدرت بود. پیروزی نولیبرالیسم در عین حال آینه ایست که سوی دیگرش شکست چپ را نشان میدهد. وقتی که اقتصاد بی تفاوتی و عدم دخالت به فاجعه ۱۹۲۹ انجامید، کینز یک تئوری فراگیر اقتصادی برای جانشینی آن طرح کرد. زمانیکه مدیریت تقاضا در دهه ۷۰ به حاشیه خورد، بدیلی برای سیستم موجود آماده بود. اما وقتیکه نولیبرالیسم عملا موجود در ۲۰۰۸ اقتصاد جهان را درهم شکست، چپ بدیلی برای نولیبرالیسم تهیه کرده بود که جایگزین آن شود. نتیجه همین دوران برزخی است که دیدیم، چپ ها و میانه روها هشتاد سال است که یک چارچوب عمومی برای تفکر اقتصادی نداشته اند.

هرنوع ستایش از لرد کینز عملا اعتراف به شکست چپ و میانه هم هست. پیشنهاد اقتصاد کینزی برای رفع بحران فعلی در آغاز قرن بیست و یکم در واقع انکار سه مشکل عمده است؛ یکم بسیج مردم حول ایده های سنتی دشوار است، دوم خطاهایی که در دهه ۷۰ افشا شد هنوز هم وجود دارند، و از همه مهمتر، برای بزرگترین مشکل امروز بشر، بحران زیست محیطی، کینز هیچ حرفی برای گفتن ندارد. مدل های کینزی با تحریک مصرف کننده به خرید بیشتر باعث رشد اقتصادی میشوند و افزایش تقاضا و رشد تولید طبیعتا هردو مخرب محیط زیست هستند.

آنچه تاریخ از کینزیالیسم و نولیبرالیسم نشان میدهد حاکی از انست که تنها مخالفت با یک سیستم درهم شکسته کافی نیست. یک بدیل منسجم نیز باید عرضه نمود. برای کارگران، دموکرات ها و بطور وسیعتر چپ ها، یک برنامه اقتصادی شبیه به برنامه های مارشال و آپولو قرن بیستم ضرورت مرکزی است. یک تلاش هدفمند و آگاهانه برای طراحی یک سیستم جدید مورد نیاز است که برای پاسخ به تقاضاهای قرن بیست و یکم مناسب باشد. برنامه ایکه برای طبقه پروکاریا با مکانیزم شبکه ای و برون سپاری کار، و کارآفرینی های تابع تکنولوژی های نوین (خود-کاربری) طراحی شده باشد و بتواند استاندارد زندگی مناسبی با سطح علمی و صنعتی این قرن ارائه نماید.

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022

442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com